

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228732**

UNIVERSAL  
LIBRARY







# لغت های نو

که تا پایان سال ۱۳۱۶ در فرهنگستان

پذیرفته شده است

شماره چهارم از انتشارات  
دیرخانه فرهنگستان  
فروردین ۱۳۱۷



۵۴ ف

۱۳۵۶

تهرست

موضوع 1969

صفحه

از صفحه ۱ تا ۶۵

لغت های نو

از صفحه ۷۱ تا ۷۳

لغت های زمین شناسی

از صفحه ۷۳ تا ۷۴

لغت های فیزیک

از صفحه ۷۴ تا ۷۷

لغت های گیاه شناسی

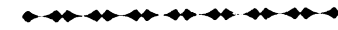
از صفحه ۷۷ تا ۸۵

فهرست لغت ها بترتیب قدیم

از صفحه ۸۶ تا ۸۷

لغت هایی که هنگام چاپ پذیرفته شده

# الف



آئین نامه = بجای نظامنامه پذیرفته شده است

آبادان = نام فارسی شهر و جزیره ایست در دهانه کارون که کارخانه های تصفیه نفت در آن ساخته شده و آنرا (عبّادان) مینامیدند

آب باز = فارسی غوّاص است - نجات دهنده

آب بها = (از آب و بها) پیرلی است که برای قیمت آب پرداخته میشود و پیشتر حق الشرب گفته میشد (شهرداری)

آبیار = کسی که بزراعت یا جای دیگری آب دهد (میراب) ( لغت شهرداری)

آتش نشان = کسی است که برای فرو نشاندن آتش گذاشته شده است (مأمور اطفائیة) (لغت شهرداری)

آتش نشانی = (از آتش و نشاندن) فرو نشاندن آتش - دایره ایست از شهرداری که در هنگام آتش گرفتن محلی بفرو نشاندن آب میپردازد پیشتر آنرا اطفائیة مینامیدند (لغت شهرداری)

آسایشگاه = اینکلمه را فرهنگستان بجای ساناتوریم *Sanatorium*

فرانسه اختیار نموده و آن جائی است که بیماران و ناتوانان را ر آن نگاهداری کرده تا بهبودی یابند

آشکوب = هر مرتبه از خانه را گویند که بعربی (طبقه) نامیده میشود  
رجوع شود به (بالارو)

آگاهی = فرهنگستان اینکلمه را بجای کلمه فرانسوی *Sûreté générale*

اختیار نموده و آن اداره ایست در شهربانی که برای تعقیب

جنایتکاران است و اعضاء آنرا کار آگاه می گویند (پلیس مخفی) (لغت شهربانی)

آگاهی = اعلان و نوشته ایست که تازه ای را بخواهند بخوانندگان

خبر دهند - و اعلامیه ایست که از طرف بانگ برای مشتری

فرستاده میشود تا او را از قصد بانگ راجع بحساب و کارهای آن

شخص آگاه سازد *Avis*

آمار = نهایت طلب و تفحص و تجسس - حساب - استقصا و تتبع -

اینکلمه بجای احصائیه پذیرفته شده و کلمه خارجی آن

( استاتیسٹیک ) است *Statistique*

آمارشناس = کسیکه بقواعد علم آمار آگاهی دارد (متخصص احصائیه)

*Statisticien*

آمارگر = کسی که مأمور انجام کارهای آمار است ( مأمور احصائیه )

آموزش - آموزگاری - آموختن = کلمه هائی است که بجای (تعلیم)

میتوان بکار برد

آموزش و پرورش = بجای (تعلیم و تربیت) پذیرفته شده است

آموزشگاه = (از آموزش و گاه) مدرسه بمعنی اعم که شامل هر یک

از مؤسسات علمی رسمی و غیر رسمی خواهد شد

آیرین = نام ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب است که پیشتر (قاسم آباد

گفته میشود بواسطه نزدیکی آن به ایرین بدین اسم نامیده شد  
 آئین = زیب و زینت - رسم و عادت و طرز روش - بجای اینکلمه  
 پیشتر ( تشریفات ) یا اتیکت *Etiquette* یا سرمونی *Cérémonie*  
 بکار میرفت

آبرِ دژ = نام ایستگاه شماره ( ۲۶ ) جنوب راه آهن شمال است و پیشتر  
 ( قلعه بلند ) نامیده میشد و نام کنونی ترجمه همان کلمه  
 پیش است و در کتابهای قدیم جغرافیائی این اسم دیده میشود  
 آرا ده = بجای *Train d'atterrissage* پذیرفته شده و آن قسمت زیرین  
 هوا پیما میباشد که چرخها بآن متصل شده و هنگام فرود آمدن  
 هوا پیما ابتدا بر روی زمین قرار میگیرد

اراک = نام ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب است که پیشتر (سلطان آباد  
 عراق ) گفته میشد

آرز = سند های تجار تی که ارزش آنها بیولهای خارجی معین شده  
 این کلمه را فر هنگستان بجای ( اسعار ) اختیار نموده است  
*Devises* ( لغت بانگی )

آرزش = اعتبار يك سند یا متاع - پولی كه در سند نوشته شده  
*Valueur* مثال: آرزش این سند دو هزار ریال است ( لغت بانگی )  
 آرزنده = ( اسم فاعل از آرزیدن ) دارای آرزش - پذیرفتنی .. دارای  
*Valable* اعتبار مثال: این سند آرزنده است یعنی اعتبار دارد  
 ( لغت بانگی )

آرزیاب = ( مخفف ارزیابنده ) = کسی که ارزش هر چیزی را معین میکند بجای ( مقوم ) اختیار شده

آرزیابی = ( از ارزش و یافتن ) عمل یافتن ارزش هر چیز - این کلمه بجای ( تقویم ) اختیار شده است - مثال: خانه های شهر ارزیابی شد و اجاره بندی گردید.

آرزیافت = نتیجه ای که از ارزیابی بدست آمده مانند ارزش خانه و ملک  
 آرسباران = بخشی است در شمال آن در بایجان که شعبه های رود ارس از آن جاری شده بارس میریزند چون نام قدیمی این قسمت که ارسباران بوده بتدریج فراموش شده بود و آنرا ( قراجه داغ ) میگفتند فرهنگستان مقرر داشت که از نو بهمان نام ارسباران نامیده شود  
 آرش = نام فارس ( ساعد ) و آن از سر انگشت تا آرنج است

از گرو در آوردن = بیرون آوردن چیزی که بگرو داده شده است  
 ( لغت بانگی ) *Dégager*

اژدر = ( در افسانه های قدیم نام مار بسیار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون میریخته ) در فرهنگستان این کلمه بجای تربیل *Torpille* اختیار شده و آن یکی از اسباب جنگ است که دارای مواد قابل انفجار بسیار و برای شکستن و غرق کردن کشتی های دشمن بکار میرود. ( نیروی دریائی )

اژدر افکن = ( افکن مخفف افکننده است ) کشتی بخاری کوچک و درازی که اژدر بطرف کشتی های دشمن میاندازد و این کلمه بجای

*Torpilleur* اختیار شده است (نیروی دریائی)

اژدر انداز = (انداز مخفف اندازه است) اسبابی است دراز شبیه بلوله توپهای بزرگ که در کشتیهای اژدر افکن برای انداختن اژدر در طرف کشتیهای دشمن است این کلمه بجای *Lance torpille* اختیار شده است (نیروی دریائی)

آسپریریس = عرصه اسب دو انیدن و میدان نمایش - فرهنگستان این کلمه را برای عموم میدانهای اسب دو انی و چوگان بازی و نمایش و رژه اختیار نموده - میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده میشود (لغت شهر داری)

اُستان = یکی از ده ناحیه بزرگ کشور ایران است که هر یک از آنها بچند شهرستان تقسیم میشود  
اُستاندار = کسی است که کار های اُستان یعنی یکی از ده ناحیه بزرگ کشور را انجام میدهد

استهلاک = پاک کردن حسابی بوسیله قسطهای معین *Amortissement* (لغت بانکی)

اعتبار = اعتمادی که از طرف بانک یا شخصی بشخص دیگری میشود و تا حد معینی بآن شخص اجازه میدهند که از سرمایه بانک استفاده کند *Crédit* مثال: اعتبار من در بانک صد هزار ریال است اعتبار شما در تجارتخانه تمام شده است (بانکی)

اعتبار نامه = در اصطلاح بانکی نوشته ای را گویند که بانک بیکی از مشتریان خود میدهد تا اعتبار او را در پیش یکی از کارگزاران

یا نمایندگان خود معین کند *Accréditif* (لغت بانکی)

اعتبارنامه = نوشته ای است که از طرف بانکی بشخص داده شده و اعتبار آن شخص را معین میکند و آنشخص بهر بانکی که طرف حساب بانک اول است برود میتواند برابر آنمبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در پشت آنورقه نوشته میشود :

*Lettre de crédit*

افزارمند = (ازافزار و مند) کسیکه کارهایی را بوسیله افزار و آلات انجام میدهد - بجای لفظ فرانسه *Artisan* اختیار شده (لغت شهر داری)

انجمن شهرداری = انجمن بلدی

اندام = بدن و عضو آدمی است. اینکلمه برای عضو بدن انتخاب شده و در کتابهای طب قدیمی فارسی همیشه باینمعنی بکار رفته است ولی آنرا نمیتوان در غیر عضو بدن استعمال نمود. مثلاً عضو اداره آمار و یا عضو وزارت طرق را نباید اندام اداره آمار و اندام وزارت طرق نامید

اندوخته = بولی است که در شرکتهای و بانکها برای احتیاط ذخیره میشود اینکلمه بجای *Réservé* اختیار شده است

سابقاً *Epargne* و *Réservé* هر دو را ذخیره میگفتند فرهنگستان مقرر داشته است اولی پس انداز دومی اندوخته نامیده شود (بانکی)

انگشت نگاری = (از انگشت و نگاشتن) بجای کلمه فرانسه *Dactyloscopic* اختیار شده و آن عملی است که از روی اثر انگشتهای میتوان اشخاص

مختلف را شناخت زیرا که خطهای مختلف سر انگشتان هر کس با دیگری اختلاف دارد - در شهربانی شعبه مخصوصی است که بواسطه انگشت نگاری میتواند بدکاران را زودبشناشد زیرا که در هنگام دزدی و جنایت اثر خطهای انگشتان آنها بر روی چیزهایی که دست زده اند بخوبی میماند و از روی همان خط ها شناخته میشوند

انديمُشك = نام ایستگاه شماره ۴۱ جنوب راه آهن است و بیشتر صالح آباد خوانده میشود و بمناسبت اینکه در نزدیکی آن بیشتر پل و محلی بنام اندیمشک بوده بدین نام خوانده شد

ایده = نام قدیمی مکانی است در ناحیه بختیاری که این اواخر مال امیر ناهیده میشود و فرهنگستان مقرر داشته است که از نوبهمان اسم نامیده شود

## ب



باجه = بفارسی دریچه و روزنه را گویند این کلمه را فرهنگستان بجای لفظ گیشه اختیار نموده است *Ginichel*

بار آور = صفت سرمایه ای است که سودی میدهد *Productf* مثال:  
سرمایه من در بانک بار آور است و پنج درصد سود میدهد (بانکی)  
بار کشی = (از بار کشیدن) بردن بار از جایی دیگر - سابقاً نقلیه نامیده میشود - مثال: بار کشی ارتش

بار کشی تند = نقلیه سریع السیر

بار کشتی کند == نقلیه بطی السیر

بار نامه کشتی == سندی است که بواسطه آن بارهای فرستاده شده بتوسط کشتی معلوم میشود - در جنوب ایران عموماً آنرا ستمی میگویند و لی لفظ تحریر شده خارجی است *Connaissance* (بانکی)

باز بین == بجای کنترلر *Contrôleur* اختیار شده و آن کسی است که کالا و جنس های تجارتنی را رسیدگی کرده و مطابقت آنها را با بار نامه تصدیق مینماید - کسی در راه آهن ها و تماشاخانه ها بلیط های فروخته شده را بازرسی مینماید تا هر کس مطابق ارزش بلیط در جای خود قرار گیرد.

باز جو == کسیکه از طرف رئیس مأمور میشود که از روی سند ها یا از روی دفترها راستی و نادرستی کاری را معین کند - سابقاً آنکس را محقق میگفتند *Enqueteur*

باز جوئی == عمل بازجو بیشتر بجای اینکلمه (تفتیش کتبی) و (اقتراح) و (تحقیق) بکار میرفت *Enquête*

مثال - از بازجوئی نوشته های فلان معلوم شد که حق بجانب او است

بازدید == دائره بازدید - رسیدگی بمالیاتها و عوارض دولتی (ممیزی)

بازدید == (بانک) از نو رسیدگی کردن بحساب یا چیزی *Contrôle*

بازرس == کسیکه از طرف وزارتخانه ها و اداره ها بکار های اعضا و کارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کار های آنها را

بر رئیس یا وزیر آگهی میدهد سابقاً مقمش نامیده میشد *Inspecteur*

مثال - بازرس وزارتى -- بازرس دبیرستان

بازرسی = عمل بازرس (تفتیش)

باز کرد = باز کردن و آغاز نمودن حساب *Ouverture des comptes*

( لغت بانکی )

بازگرداندن = بازگشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه *Ristourner*

( بانکی )

بازگشت = بجای *Ristourne* اختیار شده و آن برگرداندن اضافه

یولی است که شرکاء از بابت سرمایه شرکت پرداخته اند

( لغت بانکی )

بازنشستگی = بجای (تقاعد) پذیرفته شده

بازنشسته = بجای (متماعد) پذیرفته شده است

باستانشناس = عالم بعلم باستانشناسی (علم آثار عتیقات) و برابر خارجی آن

ارکئولوگ *archéologue* است

باستان شناسی = بجای ارکئولوژی *archéologie* پذیرفته شده و آن علم

آثار عتیقه و چیزهای کهنه و باستانی است .

باغ یک = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که بیشتر

قاضی آباد نامیده میشود بواسطه نزدیکی آن بباغ یک این نام

پذیرفته شد

بالارو = نام دستگاهی است که بواسطه آن بطبقه‌های بالای عمارت میروند

این کلمه بجای (آسانسور) *ascenseur* پذیرفته شده است

در هفتاد و یکمین جلسه عمومی فرهنگستان برای قسمت‌های مختلف  
بالارو اصطلاحات ذیل پذیرفته شد

<i>cabine</i>	کاژ
<i>Appel</i>	بیا
<i>Renvoi</i>	برو
<i>Etage</i>	آشکوب
<i>Rez-de-chaussée</i>	زیرخان
<i>Arrêt</i>	ایست
<i>Alarme</i>	هراس

بامدژ = نام ایستگاه شماره ۴۸ راه آهن جنوب است که قلعه سحر  
نامیده میشد و نام کنونی ترجمه فارسی نام پیش آن میباشد  
بانک = (از کلمه فرانسه *Banque*) مؤسسهٔ صرافی و معاملات نقدی  
بانک دار = کسی که بانک دارد و بکارهای بانکی میپردازد *Banquier*  
بایگان = نگاهدارنده و ضبط - کسی است که نامه‌ها و نوشته‌های اداری  
را در محلی نگاه می‌دارد تا در هنگام احتیاج بتوان باسانی از  
آنها استفاده کرد *archiviste*

بایگانی = عمل بایگان - ضبط

بخش = مجموعه کشتیهای جنگی که بفرماندهی یک نفر است و این کلمه را  
فرهنگستان بجای *Escadre* اختیار نموده است (نیروی دریائی)  
بخش = جزء و قسمت - فرهنگستان آنرا بجای (ناحیه) که یکقسمت شهر  
و یکی از تقسیمات مملکتی است اختیار کرده (لغت شهرداری)

**بخش** = در تقسیمات کشوری هر شهرستان بقسمتهای کوچکتری تقسیم می شود که آنها را (بخش) و اداره کننده آنها را (بخشدار) نامند  
**بخشدار** = کسیکه کارهای بخشی (یکی از قسمتهای شهرستان) را انجام میدهد.

**بخشنامه** = نامه ایست که در يك یا چند نسخه نوشته شده برای آگاهی چند نفر فرستاده میشود

نامه ایست که از طرف رئیس های اداره ها برای آگاهی عموم یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دستور معینی نوشته شده و بامضای هر يك از کارکنان می رسد - بیشتر متحد المال و *circulaire* گفته میشود

**بدفتر بردن** = نوشتن رقمهای خرید و فروش در دفتر های رسمی  
 تجارتي *Passation*

**بدهکار** = کسیکه بدیگری پولی را مقروض است *Débiteur* (بانکی)  
**بدهی** = آنچه کسی از کالا و خواسته از دیگران وام گرفته و باید بآنها بدهد - در حساب سرمایه حساب مخصوص بنام بدهی است که بزبان فرانسه *Passif* نامیده میشود و حساب دیگری در برابر آن بدارائی موسوم است (لغت بانکی)

**برابر** = دو چیز هم ارزش *Pair* (بانکی)

**برابری** = هم ارزی دو چیز *Parité* (بانکی)

**برات** = نوشته ای است که بموجب آن پرداخت پولی را بدیگری واگذار

میکنند *Traite* (بانکی)

برات کش = کسیکه برات یا چک را مینویسد - بیشتر (محبیل) میگویند

*Tircur* (بانکی)

برات گیر = کسیکه چک یا براتی را برای او نوشته اند و باید بپردازد

بیشتر محال علیه گفته میشود *Tiré* (بانکی)

بر آورد = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که برعی تقویم گویند

*Évaluation* (بانکی)

بر آورد کردن = معین کردن قیمت چیزی - تقویم نمودن *Eraluer* (بانکی)

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه ای که در کار تجارت نبوده است

*Mo biliser* (بانکی)

بر چسب = (بروچسب) علامتی است که بچیزهای ساخته شده مختلف

میچسبانند تا معلوم شود که در کجا ساخته شده یا برای چکار است

- بر چسب بطری بروچسب سیکار و در فرانسه آن را *Etiquette* میگویند

بر چیدگی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود

تجارخانه فلان منحل شد باید گفت تجارخانه فلان بر چیده شد

برداشت = عمل برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه آن پیش از آنکه

هنگام تقسیم آنچیز یا سرمایه برسد *Pièlèremet* مثال : فلان

شربک از درآمد تجارخانه تاکنون پانصد ریال برداشت

کرده است (بانکی)

بررسی = مطالعه - از نو دیدن - اقتراح ، *Révision* مثال از نظم فارسی:

برخوان تو زقرآن و باخبار تو بررسی (ناصر خسرو)

**برش** = قسمتی از یکورقه سهم تجارتهی سهم های- تجارتهی (بانک)  
 ممکن است بچند برش تقسیم شده و هر برش آن جدا گانه  
 خرید و فروش شود *Coupon, coupure* (بانکی)  
**برك** = کلمه فارسی است که بزبان عربی شکلش تغییر کرده و (ورق)  
 شده است

**برگردان** = بجای کاغذ (کربن) پذیرفته شده است  
**برگردان** = بجای لفظ فرانسه *Virement* اختیار شده و آن در بانک  
 برداشتن پولی است از حساب یک نفر و نهان آن در حساب دیگری  
 بموجب نوشته ای که بیانگ داده شده است (پیشتر انتقال  
 بانگی گفته میشد) (بانکی)

**برگشت پذیر** = چربکه ممکن است برگشت کند *Révocable* مثال  
 اعتبار برگشت پذیر (بانکی)

**برگه** = بجای فیش *Fiche* پذیرفته شده و آن پارچه ای از کاغذ یا مانند  
 آن است که در آن نام کتاب یا چیزهای مرتب کردنی را نوشته  
 بهر طریقی که بخواهند مرتب میکنند (کتابداری)

**برگه دان** = محل قرار دادن برگه ها. این کلمه بجای *Fichier* پذیرفته  
 شده است که در کتابخانه ها برای قرار دادن برگه هاست

**برنامه** = نوشته یا دستور چاپ شده ایست که روش و گزارش آئین و جشن  
 یا انجمنی را با آگهی مردم میرساند این کلمه بجای پرگرام  
*Programme* پذیرفته شده است.

**بستانکار** = کسی که از دیگری پول یا متاعی طلب دارد بعربی او را دائن

گویند *Créditeur*

بستن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را در بانک ختم میکنند *Clôture* (بانک)

بسته = اینکلمه بجای کلی *Colis* فرانسه اختیار شده است

بسیج = بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه فردوسی گوید :  
نباید درنگ اندرین کار هیچ کجا آمد آسانی اندر بسیج  
انوری گفته :

نماز شام چو کردم بسیج راه سفر ز در در آمدم آن ماهر وی سیمین بر  
فرهنگستان این کلمه را بجای *Mobilisation* فرانسه اختیار نموده و آن  
آماده ساختن نیروی نظامی و تهیه تمام ساز و برگی است که  
برای سفر و جنگ لازم است .

بسیجی = بجای *Mobilisable* ( یعنی قابل تجهیز ) پذیرفته است  
بمب = *Bombe* در زبانهای بیگانه کره سیان تهی است که آنرا از باروت  
یا چیزهای دیگر مانند آن پر کرده و بوسیله های مخصوص  
آتش زده میترکانند - همان کلمه بمب در فرهنگستان پذیرفته  
شده است

بمباران = پراکنده و پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی مکان یا بر روی  
شهری - مانند این کلمه در فارسی بسیار است : چون سنگباران  
گلوله باران - کلمه خارجی معادل آن *Bombardement* است  
بند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه باین  
باین معنی بکار رفته است

بُنگاه = بجای مؤسسه پذیرفته شده است

بها = فارسی قیمت است *Prix*

بهداشت = وسیله های نگاهداری سلامت - اینکلمه بجای حفظ الصحه

اختیار شده است *Hygiène*

بهداری = اداره ای که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است

اینکلمه بجای صحیه اختیار شده است

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن جنوب که بیشتر طالب آباد

خوانده میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و خرابه هائی منسوب

ببهرام گور بدین نام نامیده گردید

بهبشهر = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال میباشد و آن شهری است

که بیشتر جزء ولایتی بنام کمبود جامه بوده و هنگامی که آنرا

آباد کرده اند ( اشرف البلاد ) یعنی بهترین شهرها نامیده اند

کلمه ببشهر بجای اشرف انتخاب شده است

بهل = پس از رسیدن بحساب چون دو نفر طلب و وامی نداشته باشند

بهل میشوند *Quille*

مثال: فلانی از بابت حساب خود پانزده ریال بشرکت پرداخته بهل

شد ( بانکی )

بی بر گشت = اعتباری بر گشت - اعتباری است که نمیتوان آنرا

بر گرداند ( اعتبار غیر قابل فسخ ) *Crédit irrévocable* ( بانکی )

بیمارستان شهر = بیشتر مریضخانه بلدی گفته میشد

بیمه = ( بانك ) عملی است که اشخاصی با پرداخت پولی مسؤلیت کالا

یا سرمایه یا جان خود را بعهده دیگری می گذارند و بیمه کننده در هنگام زیان باید مقدار ضرر را بپردازد *assurance*  
**بی نام** = (بانك) شركتی است كه بنام هیچیک از شرکاء نامیده نمیشود  
 و تنها بنام تجارت آنها خوانده میشود *Anonyme*  
 مثال: شركت بی نام پنبه. شركت بی نام قند

## ب



**پادگان** = گروهی از سربازان که در مکانی متوقف و برای محافظت آن مکان هستند تا کنون ساخلو نامیده میشد - پاد در فارسی بمعنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است  
**پاس** = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن و استوار داشتن - در فرهنگستان مقرر شد این کلمه مخصوص (موقدقراولی) و (عمل قراول) بکار رود  
 مثال: پاس منوچهر از ساعت هفت تاده است - فریدون امروز پاس دارد

**پاسبان** = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است  
 فرهنگستان این کلمه را بجای آژان پلیس *Agent de police* اختیار نمود.

**پاس بخش** = (از پاس و بخش)

کسیکه پاس را عوض کرده دیگری را بجای او میگمارد  
**پاسداران** کسانی که به پاس میپردازند - پیش از این هیئت قراولی

پاسگاه = محل پاس - جای قراولی سابقاً بجای این کلمه (پست) بکار  
میرفت

پاسیار = پایور شهربانی نظیر سرهنگ ارتش (رجوع بشهربانی شود)  
پاکت = (ارکلمه فرانسه پا که Paquet که بمعنی بسته است) = در فارسی  
بمعنی لفافه ایست که نامه را در آن نهاده و سر آنرا می چسبانند  
پایمزد = مزدی که به پزشک برای عیادت و معالجه بیمار دهند  
(حق القدم)

پایندان = بجای کفیل بمعنی ضامن پذیرفته شده است  
پایور = صاحب منصب شهربانی و کشوری - صاحب منصبان ارتش را افسر  
مینامند

پایه = در اصطلاحات اداری سه کلمه مقام و اشل و رتبه بکار میرفت  
که همه دارای يك معنی بودند و بجای تمام آنها کلمه (پایه) بکار  
خواهد رفت

پزشك = نام فارسی طبیب است اسدی گوید :

پزشکی نه خوب آید از میزبان  
و حکیم ناصر خسرو گوید

عرب برره شعر دارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان

پذیرا = کسی که قبول میکند

در اصطلاح بانکی کسیکه پرداخت سندی را قبول میکند

Accepteur

پذیرش = عمل پذیرفتن - قبولی . در اصطلاح بانکی عملی است که شخص

پرداخت سندی را می پذیرد *Acceptation*

پذیرفتن = قبول کردن *Accepter* در اصطلاح بانکی قبول

پرداخت سندی در موقع معین

مثال : پذیرفتن برات شما مشکل است

پذیرفتنی = چیزی که میتوان آنرا پذیرفت ( لغت بانکی ) *Acceptable*

مثال : این سند پذیرفتنی است

پذیره نویسی = نوشتن و امضاء کردن در پای نوشته‌ای برای تعهد انجام

کاری که در آن نوشته شرح داده شده *Souscription* - هنگام

تشکیل شرکتها از کسانی که میخواهند شریک باشند دعوت میشود

و هر یک از آنها قسمتی از سهام شرکت را می پذیرند

کار هر یک از شریکه‌ها را پذیره نویسی مینامند

پرداخت = عمل دادن پول *Paiement*

پرداخت عمل پرداختن = دادن پول به کسی که طلبکار است *Paiement*

پرداختن = (اصطلاح بانکی) دادن پولی که دریافت شده *Liquider*

پرداختنی = چیزی که باید پرداخته شود . چیزی که قابل پرداختن است

*Payable*

پرستارخانه = جایی است که در مدرسه‌ها و سربازخانه‌ها بیماران را

پرستاری میکنند و برای بیماران همان بنگاه است این کلمه

بجای *Infirmieric* فرانسه اختیار شده است

پرسش نما = ورقه ایست که بر روی آن چند سؤال نوشته شده و بدو طلبان کاری میدهند تا پاسخ های آنها را بنویسند (سؤالنامه Questionnaire)

پرنديك = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب است که پیشتر رحیم آباد گفته میشد بمناسبت نزدیکترین قریه بآن پرنديك نام نهاده شد

پروانچه = گواهی نامه ایست که از دبستان و دبیرستان بدانش آموزان هر سال که درس خود را تمام کرده اند داده میشود این کلمه بجای *Certificat d'étude* پذیرفته شده است

پروانه == علاوه بر معنی حشره معروف در زبان فارسی بمعنی اذن

و اجازه بطور عموم است. در زبان فرانسه لیسانس بمعنی اجازه نامه است خواه اجازه نامه ای که بدانشجویان دانشگاه میدهند خواه اجازه نامه ورود یا خروج کالا که از طرف اداره تجارت یا گمرک بتاجران داده میشود در فرهنگستان لغت پروانه بجای لیسانس اختیار شده ولی میتوان آنرا در تمام مورد هائی که مقصود اجازه نامه باشد بکار برد. مثال: در این مصراع از شعر سعدی که میفرماید: پروانه را چه حاجت پروانه دخول.

پروانه اولی بمعنی حشره و پروانه دوم بمعنی اجازه نامه است

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی است که کودکان یتیم را در آن نگاهداری و پرستاری میکنند (دارالایتام)

پرونده = بسته قماش و اسباب و لفافه قماش و اسباب را نیز گفته اند پارچه که قماش را بدان پیچند. کیسه مانندى که استادان ابزار و اسباب

د کان خود را در آن نهاده با ریسمان بندند. مثال :

کیسه‌ام زو پرست از بدره خان‌ام زوست پر ز پرونده  
سندها و نوشته‌های راجع بیک موضوع یا یک کار و یک نفر را  
که یکجا جمع‌آوری شده و غالباً خلاصه مطالب آن نوشته‌ها  
را برای آسانی در پشت پوشه‌های آن مینویسند بفرانسه دوسیه  
*Dossier* می‌گویند. بجای دوسیه کلمه پرونده که بمعانی فوق  
است اختیار گردید

پس‌دست = معامله‌ای که پس از دریافت قیمت آن پرداخته میشود و پیشتر  
نسیه میگفتند *A credit*

پس‌انداز = پولی است که از صرفه جوئی در هزینه پیدا میشود و این  
کلمه بجای *Épargne* اختیار شده است مثال : صندوق پس‌انداز

پشت = بجای (ظهر) عربی اختیار شد، *Verso*

مثال : صدریال که پرداخته‌ای در پشت سند بنویس (بانکی)

پشت = فارسی ظهر است (اصطلاح علمی)

پشت نویسی = نوشتن در پشت سند (ظهر نویسی) *Endossement endos*

پشت نویسی = سندی که در پشت آن نوشته شده *Endossé*

پشت‌توانه = سپرده‌ایست که کسی برای اعتبار خود در بانک معین میکند

*Couverture*

پوشاندن = معین کردن پشت‌توانه در بانک *Couvert*

پشیز = پول سیاه مس و نیکل و غیر آن *Billon* مثال :  
سخن تا نگوئی بدینار مانی ولیکن چه گفתי پشیز مسینی

(ناصر خسرو)

پوسته = نام فارسی قشر است . مثلاً بجای قشر زمین باید گفت :  
پوسته زمین

پوست کن = کسی که در کشتارگاه حیوانات را پوست میکند و بعربی  
سلاخ گویند

پوشه = در فارسی هر چیزی را گویند که آنرا پوشند و در بر کنند  
در فرهنگستان اختیار شده است برای لفافه کاغذی که نوشته‌های  
اداری را در آن گذاشته و چند ورق آنها را در جزوه دانی  
قرار میدهند که از مقر است و سابقاً شیز گفته میشد که کلمه  
فرانسه و بمعنی پیراهن است

پول = قطعه فلزی که از طرف دولتها برای آن ارزش معینی معلوم شده  
و شکل مخصوص دارد. این کلمه بجای *Numéraire, monnaie*  
بکار میرود

پی = نام فارسی عصب و آن رشته‌های سفیدی است که در تمام اندام آدمی  
پراکنده و بمغز مربوط میشود.

پیش آگهی = (بانك) آگهی مختصری که پیش از سر رسیدن هنگام  
پرداخت سندی از طلبکار یا بانکی برای بدهکار فرستاده میشود

پیشاهنگی = در هشتاد و هفتمین جلسه عمومی فرهنگستان برابرهای

ذیل برای اصطلاحات پیش‌آهنگی که همه بزبان انگلیسی بودند پذیرفته شد

<i>Scout troop</i>	رسد پیشاهنگی
<i>Scout master</i>	سر رسد
<i>Assistant scout master</i>	رسد یار
<i>Patrol</i>	جوخه
<i>Patrol leader</i>	سر جوخه
<i>Assistant patrol leader</i>	جوخه یار
<i>Quarter master</i>	کار پرداز
<i>Scribe</i>	نویسنده
<i>Bugler</i>	شیپورزن
<i>Troop committee</i>	سر پرستان رسد
<i>Troop officers</i>	پایوران پیشاهنگی
<i>Scouters</i>	پیوستگان
<i>Chef scout executive</i>	مدیر فنی
<i>Assistant scout executive</i>	معاون فنی
<i>Merit badge</i>	نشانه هنر
<i>Provincial scout executive-District commissioner</i>	سر پیشاهنگ
<i>Local headquarter</i>	سر پیشاهنگی

<i>Local council</i>	انجمن پیشاهنگی
<i>Troop council</i>	شورای رسد
<i>Tender foot</i>	نوآموز
<i>Court of honor</i>	دیوان پاداش
<i>Scout commissioner</i>	رهبر پیشاهنگی
<i>Senior patrol leader</i>	رهنمون
<i>National council</i>	انجمن پیشاهنگی ایران

پیش بها = ( بانك ) چیزی که پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند  
*Arthes* ( بیعانه )

پیش پرداخت = بجای ( مساعده ) پذیرفته شده است - لغت خارجی  
 آن *Arance* است

پیش نویس = این کلمه بجای مینوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که  
 پیشنهاد مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یارئیس  
 اداره آن را پاك نویس کرده بامضا میرسانند و میفرستند

پیشوا = نام ایستگاه شماره ۳۰ راه آهن شمال است و نام پیش آن  
 ایستگاه ( امامزاده جعفر ) بود

پیشه = کسب و حرفه

پیشه‌وران = ( از پیشه‌وور ) پیشه بمعنی شغل و کار و عمل و کسب و  
 حرفه است فرهنگستان مقرر داشته که بجای ( کسبه و اصناف )  
 بکار رود مثال :

که هر پیشه ور پیشه خود کند جز این گر که نیکی کند بد کند  
( نظامی )

پیک = کسی است که مامور رساندن بارها و نامه های پستی از جائی  
بجای دیگر است ( چاپار ) مثال :

این چو پیکان بشارت بر شتابان در هوا

وین چو پیلان جواهر کش خرامان در قطار

پی گرد = ( ازبی = دنبال و گردیدن ) کسی که در پی چیزی میگردد. بجای  
*Explorateur* اختیار شده

پی گردی = عمل گشتن در پی چیزی. بجای *Exploration* اختیار شده  
پی نوشت = نوشتن در پی چیزی است. بجای لفظ آپوستیل *Apostille* اختیار  
شده و آن دستوری است که رئیس های اداره هادر پائین  
نامه ها نویسند

پیشنهاد = عمل بکنفر تاجر یا هنر پیشه یا فروشنده یا خریدار که انجام  
کاری را با شرایط معین آگاهی میدهد ( عرضه ) - *Offre*  
پیمان نامه = بجای تعهد نامه پذیرفته شده است

پیوند = علاوه بر معانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه ها را بیکدیگر  
وصل میکند و در فرانسه آنرا *Ligament* می گویند

## ت



تالار درس = بجای (سالن کور) *Salle de Cours* پذیرفته شده است

له = نام ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال است که پیشتر طالخ

نوشته میشد

سفید = نام ایستگاه شماره (۲) راه آهن جنوب است که پیشتر تپه

سیف نامیده میشد بمناسبت شباهت لفظی تپه سیف تبدیل به

تپه سفید شد

از = (بانك) مبلغی مساوی اختلاف دارائی و بدهی حساب که در

آخر ستون کمتر مینویسند تا مجموع دو ستون مساوی شود -

اختلاف دارائی و بدهی در حساب *Balance*

از کردن = قرار دادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن دو

حاصل جمع *Balancer*

از نامه = (بانك) صورتی است که خلاصه دارائی و بدهی در آن

نوشته شده است *Bilan*

انزیت = (از کلمه فرانسه *Transit*) هرگاه کالای کشوری از کشور

دوم گذشته و باید در کشور سوم بفروش رسد در کشور دوم

از پرداخت گمرک و مالیات معمولی ورود و خروج معاف است و

فقط حقی میپردازد که آنرا حق ترانزیت گویند (حق عبور)

مثال: متاع ترانزیتی: کالای ترانزیتی

فیه = صورت قیمت و ارزش متاع یا صورت مالیاتی که بمتاع تعلق

میگیرد مثال: تعرفه گمرکی *Tarif*

باب = نام قسمتی است از آذربایجان که پیشتر (تیکان تپه) یعنی

(خار تپه) گفته میشد

**تلخه رود** = نام رودی است که از مشرق آذربایجان شرقی کوه‌ها فرود آمده پس از گذشتن از شمال شهر تبریز بدریاچه رضاید میریزد سابقاً (آجی چای) نامیده میشد.

**تله ز نك** = نام ایستگاه شماره ۳۶ راه آهن جنوب است که بیشتر (تله زنج) خوانده میشد

**تمبر** = قطعه کاغذ کوچک با نقش و علامت و ارزش معینی است که در اداره پست و مانند آن بکار میرود *Timbre*

**تن پیمائی** = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی. این کلمه بجای *Anthropométrie* اختیار شده است

**تنخواه گردان** = پولی است که در صندوق اداره و تجارتخانه گذر میشود تا در هنگام لزوم بمصرف خرید چیزهای لازم و فو برسد و آنرا سابقاً (اعتبار متحرك) مینامیدند *de roulement*  
**تنه** = بجای *Fuselage* هواپیما پذیرفته شده و آن مانند دوک بزرگی است. چون قسمت موتور و بالها و اراده از هوا برداشته شود قسمت باقی مانده آن که بدنه اصلی و جای نشستن است تنه نامیده میشود

**تماشاخانه** = جائی است که مردم برای تماشا بان میروند - بجای *Théâtre* فرانسه اختیار شده

**توپدار** = (مرکب از توپ و دار مخفف دارنده) کشتی کوچکی است که چند توپ دارد و در رودهای بزرگ یا نزدیک ساحل دریای کار میکند این کلمه بجای *Canonnière* فرانسه اختیار شده است

توده‌شناسی = بجای کلمه خارجی *Folklore* پذیرفته شده و آن علم  
 عبادات و رسوم توده مردم و مجموع افسانه‌ها و تصنیف‌های  
 عوامانه است

تهران = چون در نوشتن (طهران) و (تهران) هر دو نوشته میشد فرهنگستان  
 مقرر داشت که از این پس تهران با (ت) نوشته شود

تیر = بجای فلش *Fleche* در هوا پیمائی پذیرفته شده است

تیره پشت = نام فارسی ستونی از استخوانها است که آنها را ستون فقرات  
 میگفتند و در حیوانهای استخوان دار یافت میشود

تیمارستان = (از تیمارستان) تیمار بمعنی خدمت و غمخواری و محافظت  
 کردن بیمار یا کسی است که به بلائی دچار شده باشد فرهنگستان  
 این کلمه را بجای (دار المجانین) اختیار نموده و آن جائی

است که دیوانگان را در آنجا پرستاری و علاج میکنند

تیمارگاه = شعبه‌ای از اداره بهداشتی شهر داری است که بیماران  
 فقیر را در آن معالجه نموده و مجاناً دوا میدهند فرهنگستان

این کلمه را بجای (پست امدادی) اختیار نموده است

تیمچه = (از تیم یعنی سرای بزرگ و چه علامت تصغیر) کوچه و  
 دالان سر پوشیده ایست که در کنار آن دکانها و مغازه‌ها

ساخته شده فرهنگستان این کلمه را بجای پاساژ *Passage*

اختیار نموده .

## ج

جاشو = عملۀ کشتی

جانوران = نام فارسی حیوانات است

جزوه‌دان = پوشه هائی که مربوط بیک موضوع است در لفافی از مقوا قرار داده میشود که آنرا جزوه‌دان گویند - در فرهنگستان مقرر شد که بجای کارتن *Carton* که بهمین معنی است جزوه‌دان گفته میشود

جناغ سینه = نام فارسی استخوانی است که در جلوی سینه واقع شده و بعربی آنرا (عظم قص) میگویند

جنبش = (اسم مصدر از جنبیدن) بجای حرکت در اصطلاح علمی اختیار شده ولی نمیتوان بجای حرکت کردن (جنبش کردن) بکار برد مثلاً باید گفت فلانی از طهران بیرون رفت یا از طهران حرکت کرد و نمیتوان گفت (فلانی از طهران جنبش کرد)

جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است

جهانگردی = لغت فارسی (سیاحت) است

## چ

چاپ = عملی است که بواسطۀ آن میتوان از روی یک نوشته چند نسخه

شبهه بآن تهیه کرد. مثال: چاپ سنگی. چاپ سربی. چاپ ژلانی

چاپخانه = نام فارسی مطبعه و آن محلی است که کتابها را در آن

چاپ می کنند

چشم پزشکی = چشم پزشکی که دردهای چشم را علاج میکند. سابقاً ( کحال )  
گفته میشد

چک بسته = (بانك) چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند و فقط  
بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرق

پرداخته نمیشود *Cheque barré*

چك = (بانك) سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی  
را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم

آن سند را بدیگری وا گذار کند *Chèque*

چنك = بجای کلاچ *Clutch* پذیرفته شده و آن چیزی است که در  
موقع حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بچرخها انتقال  
میدهد و بوسیله آن میتوان ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود  
یا بچرخ اتصال داد

## ح



حسابدار = کسی که حسابها را منظم نگاه میدارد - رئیس حسابداری

*Comptable*

حسابداری = ۱ عمل منظم نگاهداشتن حسابها - ۲ - اداره ایست

که در وزارتخانهها بحسابها رسیدگی میکند و سابقاً محاسبات

نامیده میشد این کلمه را فرهنگستان بجای *Comptabilité*

اختیار نموده است مثال: درس حسابداری در مدرسه تجارت

- حسابداری اداره كمرک

**حواله كرد =** پول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود  
 بجای *ordre* فرانسه اختیار شده است مثال: بحواله كرد شما  
 دهریال پرداخته شد

## خ

**خبرگزاری =** اداره ایست که خبرها را بدست آورده و منتشر مینماید  
**خدمتگزار =** بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است مثلاً مستخدمین  
 مملکتی را باید خدمتگذاران کشوری گفت

**خرده باج =** ( از خرده و باج ) خرده كوچك و ریز و باج مال و  
 اسبابی باشد که پادشاهان از زیر دستان و رعایا ستانند - خرده  
 باج بجای عوارض متفرقه اختیار شده است .

**خرم شهر =** نام تازه ایست که بمحرمه داده شده

**خزانه =** اداره یا جائی که درآمدهای کشوری در آن جمع شده و هزینه  
 ها از آنجا پرداخت میشود *Trésorerie* مثال: خزانه بانک

**خزانه دار =** رئیس خزانه *Trésorier* مثال: خزانه دار کشور

**خسته خانه =** جائی است که پیران ناتوان و بیماران علاج ناپذیر و  
 کودکان بی کس را در آن نگهداری میکنند این لفظ بجای  
*hospice* فرانسه اختیار شده

**خوار بار =** خوراك - آنچه میخورند: دایره خواربار یکی از دایره  
 های شهر داری است که بکار خوراك مردمان شهر میپردازد

سابقاً دایره (ارزاق) نامیده میشود. مثال:

اگر مصرفان را کنیم کار راست شود خواربار همه زود کاست  
(فردوسی)

خورد = (اسم مصدر از خوردن) در فارسی عمل تغذی را گویند و  
این کلمه بجای *nutrition* فرانسه اختیار شده است.

## د

داد رسی = (اداره محاکمات و دعاری ارتش) بدین نام خوانده میشود

دادگاه = این کلمه بجای (محکمه) پذیرفته شده است

داده = پول یا سندی که بیانگی داده میشود تا بحساب پرداختی برند

این کلمه بجای *Remise* اختیار شده است. مثال: داده شما به

بانک در ۵ مهر ماه صد ریال است.

دارائی = آنچه از خواسته و کالا متعلق بکسی باشد. در حسابداری

سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی از آن بحساب دارائی است

که بزبان فرانسه اکتیف *Actif* نامیده میشود حساب مقابل آن

بدهی و اختلاف این دو حساب سرمایه اصلی تجارتخانه یا

مؤسسه است

دانشنامه = فرهنگستان این کلمه را بجای گواهی نامه دانشکده ها

پذیرفته است.

دام پزشکی = کسی است که چارپایان بیمار اهلی را معالجه میکند چه

دام در فارسی بمعنی حیوانات اهلی میباشد و دامیار صیاد را گویند

جهان دامیاری است نیرنگ ساز هوای دلش چینه و دام آرز

(اسدی)

دام یزشک را فرهنگستان بجای بیطار که اصل آن کلمه یونانی بوده اختیار نموده است

دانش جو = (از دانش و جو مخفف جوینده) شاگردی که در مدرسه های عالی تحصیل میکند و آن نظیر (طلبه) عربی و (اتودیان *Etudiant*) فرانسه است

دبیر خانه = (مرکب از دبیر و خانه) دبیر بمعنی نویسنده و دبیر خانه دفتری است که دبیران و نویسندگان اداره ای در آن بکار های نوشتنی میپردازند سابقاً آنرا ادارالانشاء یا سکر تار یا *Secretariat* میگفتند مثال: دبیر خانه گمرک

در آمد = عایدات - آنچه به کسی عاید میشود *revenu*  
درخواست = کلمه فارسی (تقاضا) است

درخواست = خواستن چیزی - نوشته ای که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود *demande*

درصد = نرخ سودی که بهر صد ریال سرمایه بسته میشود *Pourcent* مثال:  
سرمایه شما چند درصد سود میدهد

درماندگی = حال تاجری که نمیتواند وام خود را بپردازد. سابقاً توقف گفته میشد. فرهنگستان این کلمه را بجای *Faillite* اختیار

نموده است

درودگر = کسی که اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بعربی (نجار) گویند.

دریائی = بحری

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریاسالار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریافت = فارسی وصول و Reception است. مثال: از دریافت نامه شما

خورسندشدم. دریافت پول برات را بشما آگهی می دهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران میگیرد *Recette* و بحساب خود می برد

مثال: دریافتی امروز ما پانصدریال است

دریائی = منسوب بدریا (بحری)

دریائیان = کسان مربوط بدریا (بحریه)

دریانورد = بحریما *navigateur*

دستگیری = پیش از این (تعاون بلدی) گفته میشد و آن اداره ایست

از شهرداری که به بیماران و رنجوران بینوا مساعدت و همراهی

می کند

دست مزد = مزدی که برای کار به کسی دهند بعربی (اجرت و حق الزحمه)

گویند.

دست ورز = (از دست ورز) کسی که کارهای دستی میکند چه

ورزیدن بمعنی حاصل و کسب است.

دست ورزی = پدیده نمودن کارهایی که با دست انجام داده میشود  
 دسته = ( نیروی دریائی ) اینکلمه بجای Section اختیار شده و  
 آن دو کشتی جنگی است که بفرماندهی یککنفر هستند نظیر  
 ( هنگ ) در ارتش

دستیار = معاون - یاری کننده - شاگرد - زیردست - اینکلمه بجای  
 ( معاون فنی ) اختیار شده

دشت میشان = نام قدیمی محلی است در خوزستان که طایفه‌های بنی طرف  
 در آن مسکن داشته‌اند و فرهنگستان آنرا بجای ( بنی طرف )  
 انتخاب کرده است

دغل = ۱ - عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار *Falsification*

۲ - کسیکه چیزها را برای گمراهی خریدار تغییر میدهد

دفتر = ۱ - کتاب و مجموع ورقهائی که دبیران نوشته دارند

۲ - جائیکه دبیران در آنجا بکارهای دفتر نویسی میپردازند

کلمه خارجی آن ( کابینه ) و ( بورو ) است مثال - دفتر وزارت - دفتر پست

دفتر چه = دفتر کوچک *Carnet*

دفتردار = کسیکه دفترهای حساب را بدستور حسابداری مینویسد

*Teneur de livres* رجوع شود به ( حسابدار )

دفترداری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفترهای حساب به‌وجب

قواعد حسابداری *Tenue de livres*

دفتر رسید = نامه هائیکه از اداره‌ها باید برای اشخاص متفرق فرستاده

شود در دفتری ثبت شده و هنگام تحویل آن نامه‌ها امضائی از

گیرنده پاکت گرفته میشود این دفتر که بیشتر آنرا دفتر ارسال

مراسلات مینامیدند اکنون دفتر رسید نامیده میشود

دفتر نماینده = دفتر بست که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و

فرستاده را در آن مینویسند پیشتر اندیکاتور *Indicateur* گفته میشود

دُکْتُر = از کلمه فرانسه *Docteur* = کسیکه بالاترین رتبه علمی را از دانشگاه میگیرد

دلّال = (بانك) کسی که با دریافت حق معینی واسطه مابین خریدار و

فروشنده میشود *Courtier*

دلّالی = عمل دلّال *Courtage*

دَم = علاوه بر معنی های دیگر در فارسی بمعنی نفس است

دم بر آوردن = بر آوردن هوا از ریه که عبری آنرا (زفیر) میگویند

دم زدن = تنفس کردن

دم فرو بردن = فرو بردن هوا در ریه که عبری (شهیق) میگویند

دنده = استخوانهای پهلو را که عبری (ضلع) نامیده میشود بفارسی

دنده میگویند

دو فلزی = (بانك) قرار دادن واحد پول بر اساس دو فلز یعنی طلا

و نقره *bimétallisme*

دهدار = نام کسی است که کار های يك دهستان را اداره میکند و

دهستان قسمتی از هر (بخش) است

دهستان = در تقسیمات کشوری هر بخش بچندین دهستان تقسیم میشود

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد - سند دیداری

سندی است که در هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود  
( عندالرویه ) *à vue*

دیر کرد = عمل عقب افتادن - تاخیر بجای *retard* اختیار شده است  
مثال : چك شما هفت روز دیر کرد دارد یعنی هفت روز از  
هنگام دریافت آن گذشته است

## ر

راهنمایی و رانندگی = سابقاً ( شعبهٔ تأمین وسایل عبور و مرور  
وسایط نقلیه ) نامیده میشد که یکی از قسمتهای اداره شهربانی است  
رزم ناو = ( مرکب از رزم و ناو ) بجای *Croiseur* فرانسه اختیار شده  
و آن کشتی تند روی است که مواظب حرکت کشتی های دشمن  
است و ناگهان بر کشتیهای جنگی یا تجارتنی دشمن حمله میکند  
و ممکن است از اقامتگاه دائمی خود بسیار دور  
رژه = بجای کلمه فرانسه دفیله *défilé* اختیار شده

رژه رفتن = دفیله رفتن

رسته = دکانهای بازار که در يك صف واقع است چنانکه جمال الدین  
سلمان گوید :

در رسته جمال تو مردل که عاشق است

جانی سبک نظر دهد و رایگان دهد

صف انسان را نیز گفته اند چنانکه فارابی گوید

بضاعت سخن خویش بینم از خواری

بسان آینه چین میان رسته رنگ

فرهنگستان مقرر داشته است که این کلمه بجای صنف بکار رود  
مثال: رسته آهنگران - رسته کفش دوزان

رسدبان = بایه‌ور شهربانی - نظیر ستوان ارتش (رجوع شهربانی شود)  
رسید = نوشته ای که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم میکند  
*recèpissè* بجای قبض رسید انتخاب شده است

رسیدگی = کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات  
بعمل آمد باید گفته شود (رسیدگی شد)

رسیدگی = بجای *Vérification* اختیار شده - رسیدن - رسیدگی کردن  
فعل آن است *Vérifier* مثال: حساب فلان را رسیدگی کنید -  
چون حساب فلان را رسیدند هزارریال کم بود داشت

رسیده = وارد - نامه‌هایی که برسد مثال: نامه‌های رسیده بجای مراسلات  
وارد.

رفت‌گر کسیکه بکار روفتن کوچه‌ها میپردازد (مأمورتنظیف)  
رفت‌وروب = عمل پاک کردن در شهرداری نام دائره ایست که بکار  
روفتن و صاف کردن کوچه‌ها و خیابانها میپردازد.  
(دائرة نظیف و تسطیح)

رو = کاغذ سند دو طرف دارد طرفی که نوشته سند بر آنست رو  
*recto* و مقابل آن (پشت) است که بعربی ظهر و بفرانسه  
*Verso* میگویند

رودك = نام ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن جنوب است که پیشتر  
(حشمت آباد) نامیده میشد بواسطه آنکه رود کوچکی از آن

میگذرد و در هشت کیلومتری ایستگاه دو رود واقع شده است  
رودك نامیده شد

روزنامه = (بانك) دفتری که خرید و فروش روزانه را بطریق معینی  
در آن مینویسد *Journal*

رَوش = اسم مصدر از رفتن- در فرهنگها بمعنی رفتار و طرز است- این  
کلمه بجای *Allure* در هوا پیمائی پذیرفته شده است که بیشتر  
(مشی) گفته میشود

رونوشت = نوشته ای که از روی نوشته دیگر مینویسند *Copie*

رونویس = ۱- بجای کلمه (ثبات) پذیرفته شده است

۲- کسیکه از روی نوشته ای نوشته دیگر مینویسد *Copiste*

ریز حساب = صورت جزء حساب *Décimale*

## ز

زایچه = (مربک از زای و چه) احکام طالع مولود - فرهنگستان این

کلمه را بجای (ورقه ولادت) اختیار نموده و آن ورقه است که

در هنگام ولادت کودک نوشته میشود و اداره آمار از روی آن

ورقه شناسنامه تهیه می کند

زایشگاه = محلی است در اداره شهرداری که برای زائیدن زنها آماده

شده است .

زر = فلز قیمتی - طلا

زردپی = نام فارسی رباط یعنی رشته های زردی است که دو

استخوان را بهم متصل میکند و فرانسسه *tendon* گویند

زره دار = ( مرکب از زره و دار مخفف دارند ) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند - فرانسسه آنرا *Cuirassé* میگویند

ز رینه رود = نام رودی است که از کوه های کردستان فرود آمده بدریاچه رضائیه میریزد و پیشتر از این ( جغتو چای ) گفته میشد

زمین شناسی = برای بعضی از اصطلاحات زمین شناسی رجوع باآخر دفتر شود

زمین پیما = ( از زمین و پیمان مخفف شده ) پیمودن بمعنی اندازه گرفتن و زمین پیمان اندازه گیرنده زمین است و عبری ( مساح ) گویند

زندان = جایی که محکومین و جنایتکاران را در آن نگاه میدارند ( محبس )  
زندان بان = مستحفظ زندان

زندانی = کسی که در زندان نگاهداشته شده ( محبوس ) کلمه فرانسسه

نظیر آن *Prisonnier* است که در آن زبان دو معنی دارد یکی کسی که در زندان است و دیگر کسی که در جنگ گرفتار میشود و عبری او را ( اسیر ) میگویند - زندانی را فرهنگستان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در معنی دوم بکار رود غلط است چنانکه پس از تصویب این کلمه مترجمان روزنامه ها هرگاه کلمه *Prisonnier* دیده اند به زندانی ترجمه کرده اند مثلاً نوشته اند ( سر بازان دولتی پانصد تن زندانی گرفتند ) در صورتیکه باید بنویسند ( پانصد تن را اسیر کردند ) یا ( پانصد

تن را گرفتار کردند (

زیان = نقصان و ضرر *Perte* مقابل سود

زیرخان = رجوع شود بیالارو

زیر دریائی = ( از زیر و دریائی « آنچه در زیر آب دریا است - کشتی

کوچک جنگی است که میتواند در زیر آب حرکت کند و در زیر

کشتیهای دشمن اثر در بگذارد این کلمه را فرهنگستان بجای

*Sous—marin* اختیار نموده و قبل از این ( تحت البحری )

نامیده میشد

## س

ساختگی = فارسی ( مجعول ) است - بجای ( سند مجعول ) باید گفت

( سند ساختگی )

ساختمان = معماری ( شهر داری )

سازمان = این کلمه بجای ( تشکیلات ) که بزبانهای بیگانه *Organisation*

میگویند پذیرفته شده است

ساز و برك = آنچه بسر باز از لباس و وسایل و آلات دیگر داده میشود

این کلمه در فرهنگستان بجای *Équipement* پذیرفته شده است

سپارنده = کسی که می سپارد ( ودیعه دهنده ) *Déposant*

سپردن = گذاشتن چیزی در جائی تا مدت معینی بعربی ( ودیعه )

*Déposer*

سپرده = چیزی که در جائی گذاشته شده *dépôt* - مثال : فلان در بانک

دو هزار ریال سپرده دارد - کسانی که می خواهند در این معامله داخل شوند باید سه هزار ریال سپرده بگذارند

**ستام** = هر چیزی که از چرم و نظایر آن برای یراق و زین اسب بکاربرند این کلمه بجای *Harnachement* پذیرفته شده است

**ستون** = علاوه بر معنی معروف بجای کلمه *Mûl* در هواپیما پذیرفته شده است - در کشتی ها آنرا دکل میگویند ولی در هواپیماها ستون مانندی است که سیمهای مهارهای هواپیما و بالها بآن وصل میشوند

**سخنران** = کسی که سخن رانی مینماید (کنفرانس دهنده)

**سخنرانی** = بجای کنفرانس پذیرفته شده و آن خطابه‌هایی است که از طرف یک نفر برای گروهی گفته میشود بجای کنفرانسی که بمعنی مجمع علمی است انجمن بکار خواهد رفت

مثلاً بجای مجلس کنفرانس مجلس سخنرانی و بجای کنفرانس نه دولت انجمن نه دولت گفته خواهد شد

**سر آبیاری** = کسی است که چند آبیاری زبردست او هستند

**سر بهار** = پای و شهر بانی نظیر سروان ارتش (رجوع بشهر بانی شود)

**سر پاس** = پای و شهر بانی - نظیر سر تیمپ ارتش (رجوع بشهر بانی شود)

**سر پاسبان** = پایور شهر بانی - مانند گروه بان ارتش (رجوع

بشهر بانی شود)

**سر رسید** = هنگام پرداخت پول سند (موعد) *Echéance*

سر رسید نامه == دفتری است که سر رسید سندها را معین می کند  
*Echeancier*

سر کلانتری == اداره ایست در شهر بانی برای نگهداری انتظام عمومی که سابقاً آنرا ( اداره پلیس ) میگفتند

سر مایه = فرهنگستان این کلمه را بجای *Capital* فرانسه اختیار نموده و آن تمام متاع یا پولی است که برای تجارت گذاشته میشود

سر مایه دار == کسی که دارای سرمایه زیاد است *Capitaliste* .

سر ناوی = سر جوخه دریائی ( رجوع شود به نیروی دریائی )

سنبجاقك = سنبجاق کوچکی است که در سوراخهای سر پیچها قرار میدهند

تا در هنگام حرکت مهره های آنها باز نشود و نیفتد بیشتر آنرا

( اسپیل ) میگفتند که تغییر شکل یافته کلمه آلمانی *Splint* است

سفته = سندی است که بواسطه آن یک نفر از شخص دیگری در خواست

می کند که پولی را بشخص سوم بپردازد ( فته طلب ) *Lettre de change*

سفته بازی == ( بانك ) خرید و فروش سند های تجاری و ورق های

بهادار بقصد استفاده زیاد و بکار بردن وسایلی که دارند گان سند ها

را فریب دهد که ارز آنتر از قیمت حقیقی بفروشند *Agiotage*

سفیدرود = نام رود بزرگی است که از کردستان سر چشمه گرفته پس

از گذشتن از جنوب آذربایجان از دره رود بارو اتصال بشاهرود

بدریای مازندران میریزد سابقاً قسمت بالای آنرا قبل از رسیدن

بشاهرود ( قزل اوزن ) مینامیدند - فرهنگستان مقرر داشت که

تمام رود را سفید رود بنامند

سند = ۱ - نوشته ای است که مطلبی را ثابت می کند *Acte* ۲ -

(بانك) نوشته ای است که وام یا طلبی را معین مینماید *Effet*

مثال : چك سند تجارتي است - سند خرید خانه من پیش شما است

سنگ تراش = کسی که سنگ می تراشد (عربی حجّار)

سنگ و اندازه و نرخ = بجای (اوزان و مقیاسها و نرخ) اختیار شده  
و در شهر داری شعبه ای بدین نام است

سوخت آما = بجای *Carburateur* پذیرفته شده و آنچه چیزی است که

سوخت ماشین را با هوا آمیخته و برای سوختن آماده مینماید.

آما اسم فاعل از آمودن است بمعنی پر کردن و درهم ساختن پس

(سوخت آما) یعنی مخلوط کننده سوخت

سوخت پاش = بجای *Gicleur* در هوا پیما پذیرفته شده و آن قسمتی

است که نفت یا بنزین را در ماشین هوا پیما پراکنده میکند تا

بتواند با هوا مخلوط شود

سود = ۱ - فارسی نفع است این کلمه را فرهنگستان بجای *Intérêt* اختیار

نموده است - مثال : سرمایه من با سود صدی پنج بانك داده شده

۲ - بجای منفعت حاصل از تجارت نیز بکار برده میشود - مثال :

سود من از این خرید دوست ریال است لغت فرانسه معادل آن

*Benefice-Profit* و لغت مقابل آن زبان است

سود ناویژه = نفع غیر خالص

سود ویژه = نفع خالص

سود و زیان = نفع و ضرر - سود زیان مخف - آن است

سوسنِ گِرد = نام قدیمی شهر بست در خوزستان که مدتی بنام خفاجیه

خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد

سابقاً این شهر بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود

سیاهاب = نام رودی است در گرگان که بدریای مازندران میریزد و بیشتر

آنرا ( قره سو ) می‌گفتند - ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال

نیز بهمین نام است

سیاه چمن = نام فارسی قرا چمن است که رودی بهمین اسم از آن گذشته

بسفید رود میریزد

سیاهه = صورت ریز جنسهای خریدده شده یا پولهای پرداختی یادریافتی

که از طرف خریدار یا فروشنده تهیه میشود ( صورت حساب )

*Facture*

سیخک = بمعنی سیخ کوچک است - این کلمه بجای *Béquille* در هواپیما

پذیرفته شده و آن چیزی است مانند سیخ کوچکی که در دنباله

هوا پیماست و در هنگام نشستن اندکی در خاک فرو رفته از

حرکت جلوگیری میکنند

سیمین دشت = نام ایستگاه شماره ( ۲۴ ) راه آهن شمال است که بیشتر

حسن آباد نامیده میشود . بواسطه مجاورت با کویر و ایستگاه

شماره ۲۳ که موسوم به زرین دشت است سیمین دشت گفته شده

شده است

سیمین رود = رودیست که از جنوب بدریاچه رضائیه میریزد - بیشتر

آنرا ( طائوچای ) می‌گفتند

## ش



**شادگان** = نام قدیمی شهر است در خوزستان که مدتی آنرا فلاحیه میخواندند و فرهنگستان همان نام قدیمی را مجدداً برای

همان شهر اختیار نمود

**شازند** = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر (ادریس آباد) گفته میشد بمناسبت نزدیکی بکوه شازند بدین

نام خوانده شد

**شاهین دژ** = نام شهری است در جنوب دریاچه رضائیه که پیشتر آنرا صابن -

قلعه میگفتند

**شفاخانه** = اداره ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی کرده و بیماران را علاج مینماید سابقاً (پست صحی امدادی مدارس)

گفته میشد

**شماره** = بجای نمره اختیار شده است: بجای نمره ۵ باید شماره ۵ گفت

**شمش** = قطعه فلزی که هنوز چیزی با آن ساخته نشده و معمولاً بشکل

میله دراز یا مکعب است *Ungot*

**شناسنامه** = ورقه ایست که از اداره آمار و ثبت احوال بهر شخص داده

میشود و از روی آن ورقه آن کس را میشناسند. سابقاً ورقه

هویت نامیده میشد.

**شپور** = پرهای بزرگ مرغ را گویند این کلمه بجای *aileron* در هوا

پیما پذیرفته شده و آن قسمتی از بالهای هوا پیماست که تغییر جهت و امتداد حرکت بتوسط آن انجام میگیرد و کارشپیر را در پرندگان انجام میدهد

شهر = آبادی بزرگ که دارای خانه ها و عمارتها و خیابانها و کوچه ها و میدانها و جمعیت بسیار است ( بعربی بلد )

شهر بانی = اداره ایست که در کشورها بحفظ انتظام عمومی میپردازد فرهنگستان این کلمه را بجای ( نظمیه ) اختیار نموده است

یابوران شهر بانی چنانکه در فرهنگستان پذیرفته شده از اینقرارند :

یاسبان = آژان

سر یاسبان سه = گروهبان سه

سر یاسبان دو = گروهبان دو

سر یاسبان يك = گروهبان يك

رسد بان سه = ستوان سه

رسد بان دو = ستوان دو

رسد بان يك = ستوان يك

سر بهر = سروان

یاور = سرگرد

یاسیار دو = سرهنگ دو

یاسیار يك = سرهنگ يك

سر پاس = سرتیپ

شهردار = رئیس شهرداری (رئیس بلديه)

شهرداری = اداره ایست که در شهر ها بکار ساختمانها و پاکیزگی کوچه

ها و خیابانهای شهر رسیدگی میکنند (سابقاً بلديه گفته میشد)

شهرستان = کشور ایران به ۴۹ قسمت تقسیم شده که هر يك از آنها را (شهرستان) مینامند

شهریار = نام ایستگاه شماره ۴ راه آهن جنوب است که پیشتر (رباط کریم) نامیده میشد این نقطه بمناسبت اینکه مرکز شهریار است بدین نام خوانده شد

شیرخوارگاه = جائی است که از طرف شهرداری کودکان شیرخوار را در آن نگاهداری میکنند (دارالرضاعه)

## ط

طابکار = کسی که پول یا متاعی از دیگری بابت باو برسد *Créancier*

## ص

صَرف = (بانك) اختلاف مابین قیمت واقعی پول و قیمتی که در بازار

خرید و فروش میشود *Agio*

صندوق = جعبه چوبی یا فلزی برای نگاهداشتن یا بردن کالا از جائی

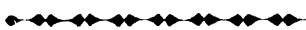
بجای دیگر - در اصطلاح بانك محلی که پولهای پرداختی را

بدیگران داده و پولهای دریافتی را میگیرد *Caisse*

صندوقدار = کسی که در اداره ها و در بانكها پول را دریافت یا پرداخت

مینماید *Caissier*

# ف



فرستاده = صادر که اصلاً بمعنی بیرون رونده است بجای فرستاده شده استعمال میشد فرهنگستان مقرر داشته است که بجای (صادر)

فرستاده گفته شود

فرسودگی = ضایع شدن و کهنه شدن اسباب است بقسمی که از آن نتوان دیگر استفاده نمود - سابقاً آنرا (اسقاط) میگفتند

فرماندار = کسی که کارهای شهرستان را اداره میکند مثال: فرماندار همدان - فرماندار تهران

فزونى = مبلغ یا پولی که زیادتر از ارزش متاع است (مازاد) *Exc dent* فهرست = بجای اندکس *Index* پذیرفته شده است

فهرست = این کلمه بجای *Repertoire* فرانسه اختیار شده و آن جدول یا دفترى است که عنوان مطلب های کتابی را در آن نوشته و بشماره صفحه ای که شرح مطلب را در آن داده اند رجوع

شده است

فيزيك = برای لغت های فیزیک باآخر این دفتر رجوع شود

# ق



قانون گذاری = بجای کلمه (تقنینیه) پذیرفته شده است - مثال: دور دهم قانون گذاری

قیاننداری = مالیاتی است که از بابت قیان کردن کالا بشهر داری پرداخته میشود ( باج قیان )

قرار داد = نوشته ایست که ما بین دو یا چند نفر ردو بدل میشود و هر يك از آنها انجام کاری را بر عهده میگیرند *Contrat*

## لی



کار آگاه = پلیس مخفی - بجای *Detective* اختیار شده است  
 کار آ موز = کسی که مشغول است آموختن کار است اینکلمه بجای ( استاژیر ) پذیرفته شده

کار آموزی = دوره ایست که اشخاصی که وارد خدمت میشوند بی حقوق برای آشنا شدن بکار خدمت میکنند - این کلمه بجای استاژ *Stage* پذیرفته شده

کار پرداز = رئیس کارپردازی ( رئیس مباشرت یا ملزومات )  
 کار پرداز ی = اداره ایست که لوازم کار و اثاثیه وزارتخانه و بنگاهی را تهیه میکنند پیشتر آنها ( مباشرت و ملزومات ) میگفتند  
 کار خانه = نام ایستگاه شماره ده راه آهن شمال است که پیشتر ( کار خانه قند ) گفته میشد

کار کنان = نام کسانی که در وزارتخانه ای بکار مشغولند *Personnel*  
 کار گزار = ( بانك ) کسی که کار های بانك را در شهر دیگری انجام

میدهد *Correspondant*

کارگزاری = بنگاه هائی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته  
برای خرید و فروش خانه یا سایر راهنمائی ها مزدی گرفته و  
کاری انجام میدهند

کارگزین = رئیس کارگرنی  
کارگزینی = (ازکار و گریدن) اداره ایست که در وزارت خانه بکار اعضا  
رسیدگی کرده شغل آنها را معین و تغییر مأموریت آنها را  
مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی هر يك تعیین مینماید  
(سابقاً استخدام و پرسنل نامیده میشد)

کارمزد = بجای حق العمل اختیار شده است  
کالا = مال التجاره و متاع و لباس و اسباب خانه است - حکیم سنائی گوید  
تو علم آموختی از حرص اکنون ترس کاندر شب  
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا *Marchandise*

کانون سوار کاران = بجای ژکی کلوپ اختیار شده است  
کتابخانه = جائی است که کتابها را در آن گرد آورده و بدستور معینی  
در گنجینه ها قرار میدهند و هرگاه کسی بخواهد بخواند بر ایگان  
از آنها استفاده میکند - این کلمه بجای *Bibliothèque* پذیرفته  
شده است - بیشتر مغازه هائی را که برای فروش کتاب است نیز  
کتابخانه میگویند فرهنگستان برای اینکه این دو نام از یکدیگر  
تمیز داده شود کتابخانه را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را  
که بزبانهای بیگانه *Librairie* میگویند برای محل فروش کتاب  
پذیرفته است

کتابشناس = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و مصنفین یا مؤلفین

آنها دارد کلمه خارجی برابر آن *Bibliographe* است

کتابفروشی = مغازه‌ای که در آن کتاب فروخته میشود - این کلمه در

برابر *Librairie* است

کشاورزی = این کلمه بجای فلاحت و زراعت است

کرجی = قایق پاروئی یا دارای موتور

کرو = کرجی که با باد حرکت میکند

کشتار گاه = جائی است که در آن حیوانات را کشته و گوشت آنها را

بمصرف خوراک شهر میرسانند (عربی مسلخ گویند)

کلانتر = رئیس کلانتری *Commissaire*

کلانتر مرز = کمیسر سرحدی - کلانتری که بکارهای مرز رسیدگی

می نماید

کلانتری = شعبه از شهربانی که بکار تنظیم بخشی از شهر میپردازد

*Commissariat*

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده است - مفتاح رمز : کلید رمز

کمبود - چیزی یا پولی که در هنگام تراز کردن حساب یا پرداخت وام

کم میآید مثال : کمبود صندوق : کمبود کالا *Déficit*

کوچه = (از کو و چه علامت تصغیر) راه کوچک و باریک

کوره پز = (از کوره و پختن) کسی که آجر و آهک و گچ میسازد -

سابقاً (فخار) گفته میشد

کوی = گذرومحل - فرهنگستان این کلمه را بجای محله اختیار نموده

است مثال : این شهر دوازده کوی دارد



گاو صندوق = صندوق بزرگ آهنی را گویند *Coffre-fort*

گچ ساران = نام ناحیه ایست در نزدیکی بهبهان که سابقاً (گچ قره گلی) خوانده میشد

گداز = (از گداختن) آب کردن چیزی است و بعربی (ذوبان) میگویند  
*fusion*

گداز = محل عبور کردن و گذشتن - بجای (معبر) اختیار شده

گداز نامه = نوشته ایست که برای گذشتن و مسافرت از شهربانی یا اداره دیگری بکسی داده میشود - فرهنگستان این کلمه را بجای (تذکره) و یا پاسپورت اختیار نموده

گران بها = چیزی که ارزش و بهای زیاد دارد *Précieux* - مثال: طلا و نقره دو فلز گران بها هستند

گردش = بعربی جریان گویند در اصطلاح بانکی بجای *Circulation* اختیار شده

گردش خون = بجای (دوران دم) که در کتابهای علمی اصطلاح شده بود اختیار شده است

گرمابه = نام فارسی حمام است

گرمسار = مکانی است در خوار که بیشتر (قشلاق) نامیده میشود و ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال در آن ساخته شده

گرو = چیزی که در مقابل دریافت پول از کسی نزد او گذاشته میشود

که هرگاه پول را رد کنند آن چیز را بگیرند (وثیقه) *Gage*

گروگان = چیزی است که بگرو (رهن) گذاشته میشود (مرهونه)

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و

تفسیر چیزی گفتن و ادا کردن سخن است - این کلمه بجای

*Rapport* فرانسه که در نوشته های اداری معمول شده بود انتخاب

گردیده است

گشتی = دسته ای از نگهبانان که باید مسافت معینی را نگهبانی کنند

و پیوسته در آن مسافت حرکت می کنند این کلمه بجای

*Patrouille* فرانسه اختیار شده است

گنججه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگاهداری کتاب یا چیزهای

دیگر بکار میرود

گنجینه = در اصطلاح کتابداری بجای (مخزن کتاب) پذیرفته شده و

آن مکانی است که کتابها را مطابق ترتیب معینی در آن مرتب نموده

در موقع حاجت هر يك را که بخواهند باسانی یافته در دسترس

خوانندگان میگذارند *Dépôt*

گوارش = نام فارسی عمل هضم است - ترکیباتی را هم که برای زود

گذراندن غذا میسازد گوارش گویند و (جوارش) معرب آن است

گواهی نامه = (مرکب از گواهی و نامه) گواهی بمعنی شهادت و تصدیق

است و نامه بمعنی کتاب و فرمان و مکتوب - فرهنگستان

گواهی نامه را بجای تصدیق نامه و شهادت نامه و *Certificat*

اختیار نموده مثال : فلانی از آموزشگاه فلاحت گواهی نامه گرفته است

گوشت فروش = بربی ( قصاب ) گویند

گیاه شناسی = رجوع به آخر دفتر شود

## م

اما = فارسی ( قابله ) است

مانده = تفاوت جمع دریافتی و پرداختی يك تجارخانه *Solde* - مانده بدهکار

هنگامی است که دریافتی بیش از پرداختی باشد و مانده بستانکار

هنگامی است که پرداختی بر دریافتی فزونی دارد

ماهیچه = نام فارسی ماهی است و چون اغلب عضله ها دارای دو سر

باریک و شبیه ب ماهی کوچکی هستند ماهیچه نامیده میشود

مایه = بنیاد هر چیز را گویند فرهنگستان این کلمه را بجای *Vaccin*

اختیار نموده و آن چیزی است که برای جلوگیری از بیماریها

در بدن و خون اشخاص داخل میکنند

مدال = این کلمه بجای *Medaille* پذیرفته شده و آن سکه مانندی است

که بیادگار واقعه مهمی با بیاس خدمت شخص بزرگی ساخته

میشود - بیاس خدمت کارکنان اداره یا کسی که خدمت برجسته ای

برای کشور یا انجمنی انجام داده اند ممکن است مدال داده شود

و آن پائین تر از ( نشان ) است

مردم شناسی = این کلمه بجای *Anthropologie* ( انترپولوژی ) پذیرفته

و آن علمی است که بشرح کارهای مادی اقوام و ملل مختلف می پردازد.

مرزدار = کسانی که برای نگاهداری سرحدی کشورند  
 مرز داری = اداره مرز - یعنی اداره ای که بکار مرزداران رسیدگی میکند (اداره گارد سرحدی)

مسکین خانه = جائی است که از طرف شهرداری مسکینان و بی نوایان را در آن نگاهداری می کنند (دارالمساکین)

مشکاباد = نام ایستگاه شماره ( ۱۸ ) راه آهن جنوب است که بیشتر ابراهیم آباد گفته میشود و چون این محل مرکز مشکاباد است بدین نام خوانده شد

مغز تیره = ( مغز و تیره یعنی ستون پشت ) رشته سفیدی است که در وسط استخوانهای تیره پشت قرار گرفته و آنرا عوام مغز حرام و عربی نخاع مینامند

مفاصا = سندی است که در تاریخ معین پس از رسیدگی حساب بعضوی که درآمد هزینه ای و برعهده او بوده داده میشود و پس از دریافت آن سند دیگر از آن تاریخ ببعده رقم های جزو گذشته به حساب نخواهد آمد *Décharge*

ملوان = ناوبر در کشتی های تجارتهی (ملاح)

موزه = مجموعه بزرگی از آثار صنعتی و چیزهای گرانبها - مکانی که این آثار را در آن بمعرض نمایش میگذارند و هنرمندان میتوانند از آنها استفاده کنند - کلمه *Musée* را فرانسویان از

از لغت یونانی گرفته‌اند - موزه نام تپه‌ای بوده است در ( آتن )  
 که در آن عبادتگاهی برای ( موزها ) که نه خداوند زن بوده اند  
 ساخته شده بود

مَهَاباد = نام تازه ایست که برای ساوجبلاغ مگری اختیار شده و دو محل  
 دیگر با اسم مه‌باد هست یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان  
 مه‌ار = بجای هوبان *Hauban* اختیار شده و آن قسمتی است در هوا پیما که  
 بالهارا بهم مربوط می‌سازد

مهر = در فرهنگستان مقرر شد بجای کلمه ( استاپ ) مهر گفته شود  
 مهر انرود = نام قدیمی سیلابی است که از تبریز میگذرد و آنرا به ( میدان  
 چای ) تبدیل کرده بودند

مهر انگشت = در انگشت نگاری هرگاه انگشت آلوده بمرکب رادر روی  
 کاغذ نهند اثری از آن باقی میماند که در زبان فرانسه  
*Empreintedigitale* نامیده میشود و فرهنگستان بجای آن مهر انگشت  
 را اختیار نموده است کسانی که نمیتوانند یا این نامه‌ها و سند ها  
 را امضاء کنند مهر انگشت خود را میزنند

مهره = چیزهای گردی است که در میان آنها سوراخ باشد و بفارسی هر  
 يك از استخوانهای تیره پشت را که پی از آنها گذشته مهره و  
 بعربی فقره گویند

مَهناوی = ( رجوع به نیروی دریائی شود ) یکی از درجات نیروی دریائی  
 میانه = نام صحیح محلی است در آذربایجان که های آخر آن تبدیل به

ج کرده میانج مینا میدند

میرابی = دایره ایست از شهر داری که بکار آبهای شهری رسیدگی میکند  
(دائرة میاه)

میکروب = از کلمه فرانسه میکروب *Microbe* ( حیوانات ذره بینی بسیار  
کوچک)

مین = ( از کلمه فرانسه مین *Mine* ) اسبابی است که در زیر کشتیهای دشمن  
گذاشته میشود تا انفجار آن موجب خرابی و شکستن کشتی شود

## ن



ناخدا = ( مخفف ناو خدا یعنی صاحب کشتی ) است سعدي فرماید :

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد  
( رجوع به نیروی دریائی شود ) نظیر سرهنگ ارتش

نام و نشان = بجای سِجِلِّ اختیار شده - نام و نشان هر کس وسیله شناختن  
او است

نامه = کتابت و فرمان و کتاب را گویند چون در نوشته های اداری  
غالباً مرقومه و مراسله بکار برده میشود فرهنگستان این کلمه  
را یادآوری نموده است که بجای مرقومه و مراسله بکار رود

نانوا = کسی که نان را پخته و میفروشد بعباری (خبّاز گویند)

نانواخانه = اداره ایست در شهر داری که بکار نانوایان رسیدگی میکند  
(خبّاز خانه)

ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم

ناواستوار = (نیروی دریائی را ببینید) نظیر استوار در ارتش  
 ناوبان = (نیروی دریائی را ببینید) یکی از درجات نیروی دریائی

مطابق ستوان در ارتش

ناوبر = (از ناو و بردن) کسی که کشتی را میبرد - راننده کشتی  
 ناوبری هوائی = بجای ائروناو بگاسیون *Aéronavigation* پذیرفته  
 شده است

ناوتیپ = مجموعه کشتی های جنگی که دارای دو یا سه ناو گروه و نظیر  
 (لشکر) در ارتش است

ناو سروان = (نیروی دریائی را ببینید) نظیر سروان در ارتش  
 ناوچه = کشتی کوچک جنگی

ناوشکن = (از ناو بمعنی کشتی و شکن مخفف شکننده) کشتی کوچک  
 جنگی بسیار تند رو که برای دنبال کردن اژدر فکن ها است  
 و خود آن کشتی نیز اسبابهائی برای افکندن اژدر دارد این  
 کلمه بجای *Contree-torpilleur* اختیار شده است

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی يك دولت را گویند و این کلمه بجای  
*Flotte* اختیار شده است

ناو گروه = (نیروی دریائی) - ریاسته دستند کشتی است و این کلمه  
 بجای *Escadrille* و *Flottille* اختیار شده و نظیر آن در ارتش

تیپ است

ناوی = سربازی که در خدمت دریائی است (نیروی دریائی)

ناهید = نام ایستگاه شماره ۷ راه آهن جنوب است که بیشتر نجف آباد گفته میشود. بیشتر در اطراف نجف آباد کنونی محل بنام طبریز ناهیده بوده و باین مناسبت نجف آباد به ناهید تبدیل یافت  
 نبردناو = (مر کب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی) بجای  
*Croiseur de bataille* یعنی کشتی تندرو اختیار شده است. نبرد ناوها دارای تمام وسایل محافظت هستند و سرعت آنها زیاده از زره دارهای سنگین است

فرخ = (بانك) قیمت و ارزش هر سند یا سهم یا متاع در روزی که قیمت شده است *Taux و Cours*

نژادشناسی = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از استعداد هر قوم گفتگو میکند این کلمه بجای *Ethnographie و Ethnologie* پذیرفته شده است  
 نشانی = ۱ علامت - این کلمه را فرهنگستان بجای (قرائن و امارات) اختیار نموده معنی آن از نشانیها چنین دانسته شد که در آمد فلان تجارتخانه در حدود صد هزار ریال است

۲ - علامت مخصوص *Signalement* که بر روی گذرنامه ها یا شناسنامهها گذاشته میشود و نشانی را بیشتر از رنگ مو یا چشم یا اثرهای بریدگی یا زخم در چهره معین می کنند

نگهبان = بجای کشیکچی اخیر شده

نگهبانی = عمل نگهبان (کشیک)

مایندگان شهر و کلای انجمن بلدی

نمایندگی = عمل نماینده بانک *Agence*

نماینده = (بانک) کسی که از طرف بانکی در شهرهای دیگر کار های

بانک مرکزی را انجام میدهد *Agent*

نمودار = بجای گرافیک *Graphique* پذیرفته شده و آن خطی است که

بالا و پائین رفتن مقدار متغیری را نمایش میدهد و برای رسم

آن خط دو محور عمود بر یکدیگر یا صفحه‌ای شطرنجی اختیار

میشود و تغییر مقدار را در خانهای آن کاغذ معین مینماید

شکل یا خطی را که از مجموع این نقاط ساخته میشود (نمودار)

می گویند

نمونه = این کلمه بجای لفظ فرانسه *Specimen* اختیار شده است

نوار چسب = رشته باریکی از کاغذ بشکل نوار که بر روی جعبه

یا بطری می چسبانند - نوار کاغذی که بر روی بطری یا جعبه از

طرف اداره مالیه چسبانده میشود و از آن رو معلوم میشود که

مالیات دولتی جنس درونی جعبه یا مایع درونی بطری پرداخته

شده است ( بجای باندول *Banderolle* که کلمه فرانسه است

اختیار شده)

نوان خانه = (از نوان و خانه) نوان بمعنی ناتوان و لاغر و ضعیف است

نوانخانه جائی است که از طرف شهرداری ناتوانان را در آن

نگاهداری می کنند (دارالعجزه)

نوزر° = نام ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب است که پیشتر احمدآباد

گفته میشد و این نام نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در

این محل بوده است

نوشابه = بمعنی آب گوارا و آب حیات است چنانکه نظامی گوید:

مباد این درج دوات را نوردی      نیفتاد اندرین نوشابه کردی

فرهنگستان این کلمه را بجای مشروب اختیار کرده است.

نوشت افزار = بجای (لوازم التحریر) پذیرفته شده است

نو کردن = فارسی تجدید کردن است *Renouveler* مثال: سند خود را

در بانك نو كنید

نیروی دریائی = تمام وسیله هائی که دولتی برای جنگ دریائی دارد

از قبیل کشتیهای جنگی و زیر دریائیها و سربازان دریائی

افسران نیروی دریائی از اینقرارند:

ناوی = تابین

سرناوی = سر جوخه

مهنای دو = گروه بان ۲

مهنای يك = گروه بان يك

ناو استوار دو = استوار دو

ناو استوار يك = استوار يك

ناوبان سه = ستوان سه

ناوبان دو = ستوان دو

ناوبان يك = ستوان يك

ناوسر وان = سروان

ناخدا سه = سرگرد

ناخدا دو = سر هنگك دو

ناخدایك = سر هنگك يك

دریا دار = امیر البحر سوم

دریابان = امیر البحر دو

دریا سالار = امیر البحر يك

ناوهای کشتیهای جنگی از اینقرار است

ناو - ناوچه - کرجی - کرو - نبردناو - رزم ناو - پی گرد - ناو شکن

اژدر انداز - اژدر افکن - توپدار - زیر دریائی -

برای توضیح هر يك از این لغات بخود آنها رجوع شود

## و



واخواست = فارسی (اعتراض و پرتست *Protest* است - هنگامی که

برای پذیرفته میشود از طرف دارنده سند یا برات کش وخواست

می شود

واخواستن = بجا آوردن وخواست *Protestation*

واخواهی = عمل وخواستن مثال: وخواهی شما از يك بانك صحیح

نیست زیرا که اعتبار تمام شده است *Protestation*

وارسی = رسیدگی کردن بچیزی یا بکاری این کلمه بجای (ممیزی)

و کنترل *Contrôle* اختیار شده

واریختن = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و

تعیین مانده بدهکار یا مانده بستانکار بطریقی که اگر از نوحسابی

باز کنند در آغاز حساب جدید جز باقیمانده حساب گذشته

چیزی ننویسد - این کلمه را فرهنگستان بجای تصفیه و *Liquidation*

اختیار نموده است

واریز = عمل واریختن

واگذارنده = (بانك) کسی که چیزی را میفروشد و بدیگری میدهد

*Cédant*

وام = فارسی قرض است *Dette*

ورسك = نام ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال است که پیشتر عباس آباد

نامیده میشد - و چون نزدیکترین نقطه به پل معتبر و قریه و

رود ورسك است بدین نام نامیده گردید .

ورشكست = (بانك) تاجری که بواسطه اشتباهات و مرتکب شدن خطاهائی

تواند وامهای خود را بپردازد *Banqueroutier*

ورشكستی = وضع تاجر ورشكست *Banqueroute*

وضع = حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه یا شرکتی از حیث اسناد

تجارتی و ارزشها *Situation--Position*

## ۸

هزینه = بمعنی خرج است که مقابل دخل باشد و بمعنی خزینه و نفقه

عیال یعنی روزمره ای که جهت زن و فرزند مقرر کنند در فرهنگستان

این کلمه بجای لفظ (مخارج) یعنی خرجها اختیار شده

**خاقانی گوید**

بدخل و خرج دلم بین بدان درست که هست

خراج هر دو جهان بکسبه هزینه من

## کمال اسمعیل گوید

کردم هزینه در ره مدح تو نقد عمر و ز اندکی بمانده از آنهم برای تست  
ابوالفرج رو نی گوید

همه عالم عیال جود ویند او دهد شان هزینه و کاین

هم ارز = دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد *Equivalent*

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز *Equivalence*

همچشمی = عمل رقابت میان دو کس - رقابت مابین دو تاجر *Concurrence*

هنر پیشگان = بجای ارباب صنایع ظریفه اختیار شده و بفرانسه آنرا  
*Artiste* گویند

هوایما = ماشینی است که با وجود سنگین تر بودن از هوا میتواند  
پرواز کند - این کلمه بجای *Aéroplan* و (طیاره) پذیرفته  
شده است

هویزه = نام فارسی حویزه و آن محلی است در خوزستان در کنار  
رود کرخه

## ی



یادآوری = در زبان فرانسه (راپل) *Rappel* یادآوری بطرف مکاتبه است

برای زود فرستادن بجواب و انجام کار و گاهی نیز بجای آن

تذکاریه استعمال میشود در فرهنگستان مقرر شد که یادآوری

گفته شود. مثال: وزیر گفت بر رئیس اداره ساختمان در جواب

دادن بفلان نامه یادآوری کنید یا یادآوری بفرستید

یادداشت پرداخت = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی از طرف

برای مشتری فرستاده میشود *Note de débit*

یادداشت دریافت = یادداشتی است که در هنگام دریافت یولی از طرف

بانک برای مشتری فرستاده میشود *Note de Crédit*

باریگاه = محلی است که در آن پذیرایی از مردمان ناتوان و بیچاره

میشود. بیشتر آنرا پست امدادی میگویند

یاور = پایور شهر بانی - نظیر سرگرد ارتش (رجوع بشهر بانی شود)

یکبی کردن = بجای لفظ فرانسسه *unifier* اختیار شده است (بانکی)



و مخصوصاً اصطلاحات علمی فن خود را خوب بداند و از عهده ترجمه کتاب از زبان خارجی بفارسی برآید.

پ - شش تن عضو فنی مزبور که در وهله اول بکار گمارده میشوند باید هر يك در یکی از این شش رشته تخصص داشته باشند :

۱- ریاضیات ۲ - فیزیک و شیمی و علوم فنی ۳ - علوم طبیعی ۴ - تاریخ و جغرافیا و ۵ و ۶ ادبیات فارسی و عربی و فلسفه.

ماده ۴ - برای هر يك از علوم سابق الذکر يك تن از پیوستگان فرهنگستان که در این فن تخصص داشته باشند داوطلب میشود که مابین هیئت عمومی فرهنگستان و اعضاء فنی دبیرخانه رابط بوده و اعضاء فنی را از مقاصد و نظریات فرهنگستان مستحضر ساخته و با آنها در ادای وظیفه شرکت و مساعدت کند و ممکن است برای چند قمره از علوم مزبور يك نفر از پیوستگان معین شود.

ماده ۵ - عضو فنی با موافقت عضو رابط صورت کاملی از تمام کتابهایی که در قدیم و جدید در آن فن تالیف یافته و اعتبار کاملی برای اخذ اصطلاحات دارد ترتیب خواهد داد و خود مکلف خواهد بود که از کتابهای مزبور معادلی در قدیم یا در زمان حاضر برای اصطلاحات علمی فن خود بیابد و رئیس دبیرخانه فرهنگستان تمام وسایل کار عضو فنی را از کتابهای قدیم و جدید و غیره فراهم خواهد ساخت و در کاری که عضو فنی میکند حق نظارت و رسیدگی خواهد داشت.

ماده ۶ - اعضاء فنی مکلفند با موافقت عضو رابط نخست صورت کاملی از تمام اصطلاحات فنی خود بزبان فرانسه یا انگلیسی ترتیب دهند

و در يك ستون اصل آن اصطلاح را بنویسند سپس در ستون دوم اصطلاح معمول امروزی آنرا که در کتابهای درسی و مدارس متداول است ثبت کنند و در ستون سوم اگر اصطلاح قدیمی در کتابهای فارسی سابق و عربی معمول در ایران بوده است بنویسند و در ستون چهارم اگر خودشان پیشنهادی در تغییر و تهذیب و اصلاح آن اصطلاحات قدیم یا کنونی دارند یا عقیده خود را درباره مواد هر يك از ستونهای قبل ذکر کنند و اگر آن اصطلاح اروپائی بهیچوجه معادلی در ایران نداشته است خود پیشنهادی در آن باب بکنند.

ماده ۷ - از صورت مذکور در ماده ۶ نسخه‌های متعدد بوسیله دبیرخانه فرهنگستان فراهم و برای هر کسی که در آن فن اطلاعی داشته باشد فرستاده خواهد شد که نظر خود را در باره هر يك از آنها نوشته و بدبیرخانه فرهنگستان پس فرستد و چنانچه لازم باشد ممکن است آن صورت در مطبوعات برای جلب توجه تمام کسانی که ممکن است در این کاریاری بکنند انتشار یابد و توجه داده شود که دبیرخانه فرهنگستان مدت دو ماه منتظر رسیدن پیشنهادها خواهد بود

ماده ۸ - عضو فنی با اتفاق عضو رابط هر گونه پیشنهادی را که از خارج برای تهذیب و اصلاح و تغییر اصطلاح قدیمی یا کنونی و یا برای وضع کلمه جدیدی در برابر اصطلاحی که تا کنون بزبان فارسی نیامده است برسد با نظر خود در آن باب در صورت مذکور در ماده ۶ ضمیمه نموده برای جلب موافقت پیوستگان بهر يك نسخه‌ای خواهد فرستاد که موافقت خود را با آن پیشنهاد بدبیرخانه فرهنگستان بفرستد یا اگر پیشنهاد و نظری

در آن داشته باشد در محل مخصوص آن ورقه یاد داشت کنند و این عمل را در ظرف یکماه انجام دهند و هر يك از پیوستگان که در این مدت نظری اظهار نکرده بود سکوت او موافقت با پیشنهاد دبیر خانه تلقی خواهد شد ماده ۹ - پس از انقضای مدت یکماه که ورقه‌های مزبور مشتمل بر موافقت پیوستگان یا پیشنهاد تازه‌ای از جانب ایشان بدبیر خانه فرهنگستان برگشت دبیر خانه فرهنگستان با اتفاق اعضاء رابط در آن باب اتخاذ نظر نموده نتیجه را با اختصار در جلسه عمومی فرهنگستان اطلاع خواهد داد و هر گاه فرهنگستان رأی مخالفی اظهار نکند استعمال این اصطلاحات از طرف فرهنگستان توصیه خواهد شد .

ماده ۱۰ - در قبول یا اصلاح یا وضع اصطلاحات جدید این ترتیب باید رعایت شود که اگر در برابر هر اصطلاحی لفظ فارسی مانوسی که متداول و مسلم و معتبر و ریشه آن معلوم و اشتقاق آن درست باشد بیابند بر هر لفظ دیگر ترجیح دهند و گرنه برای معانی نزدیک بذهن الفاظ مانوس یا مصطلح عربی یا الفاظ مرکب از عربی و فارسی را و برای معانی دور از ذهن کلمات فارسی مهاجوری بهمان معنی یا بمعنی نزدیک آن که در کتابهای لغت یا در استعمالات زبانی عمومی مردم کشور یادری یکی از نواحی فارسی زبان ایران و خارج از ایران بکار رفته است بیابند ترجیح دهند و در درجه سوم اگر بدین وسائل هم چیزی بدست نیامد از ریشه فارسی مطابق قواعد قطعی و حتمی زبان فارسی اشتقاق تازه‌ای بسیط یا مرکب که موافق طبع مردم ایران باشد بسازند چنانکه آن مفهوم از آن لفظ بیرون آید در صورتیکه معنی منظور چیز مادی باشد و بالاخره اگر از این وسیله هم چیزی فراهم نشد همان اصطلاح خارجی را بشرط آنکه اصطلاح بین المللی

بوده و بزبان خاصی منحصر نباشد اختیار کنند .

ماده ۱۱ - ورقه‌های اصطلاحات که بنابر مواد این آئین‌نامه برای پیوستگان فرستاده میشود دو نسخه خواهد داشت يك نسخه بدبیر خانه فرهنگستان بر میگردد و نسخه دیگر نزد پیوستگان میماند .

ماده ۱۲ - دبیر خانه فرهنگستان نمونه هائی از صورت و ورقه‌های که در ماده ۶ این آئین‌نامه پیش‌بینی شده است ترتیب خواهد داد و باعضاء فنی میدهد که آن صورتها و ورقه‌ها برای اصطلاحات تمام علوم یکسان باشد .  
ماده ۱۳ - صورت‌ها و ورقه‌ها و تمام اسناد و مدارکی که برای اصطلاحات علمی فراهم میشود در دبیر خانه فرهنگستان در بایگانی مخصوص خواهد ماند ولی کتابها و وسائلی که برای اخذ اصطلاحات تهیه شده پس از پایان کار بکتابخانه فرهنگستان داده میشود .

ماده ۱۴ - اعضاء فنی از بودجه فرهنگستان دست مزدی بمیزان و طریقی که هیئت رئیسه فرهنگستان تشخیص داده و باطلاع فرهنگستان برساند دریافت خواهند داشت .

ماده ۱۵ - طبع و انتشار اوراق و بایگانی و توزیع مطالب و اسناد و مدارك و تهیه وسائل کار و هر گونه امور اداری که در اجرای مواد این آئین‌نامه فراهم میشود بمعهد دبیر خانه فرهنگستان خواهد بود .  
اعضاء فنی گذشته از تحقیقات علمی هر يك متصدی امور اداری فن و مخصوص بخود خواهند بود و در این گونه کار هادر تحت اختیار رئیس دبیر خانه فرهنگستان اند . این آئین‌نامه در شصت و نهمین جلسه عمومی فرهنگستان بتاریخ ۲۶ بهمن ماه ۱۳۱۵ تصویب شد  
رئیس فرهنگستان ایران

کمیسیون فنی فرهنگستان بموجب این آئین نامه از مهر ماه ۱۳۱۶ تشکیل شد و تا پایان سال ۱۳۱۶ آنچه از پیشنهادهای آن کمیسیون در فرهنگستان پذیرفته شده در زمین شناسی و فیزیک و گیاه شناسی از اینقرار است .

### در زمین شناسی این لغت‌ها پذیرفته شده است

۱- زمین شناسی بجای	معرفة الارض	<i>Géologie</i> پذیرفته شده است
۲- دوران	عهد	« <i>Ere</i> »
۳- دوره	-	» <i>Période</i> »
۴- دور	عصر	» <i>Epoque</i> »
۵- آشکوب	طبقه	» <i>Etage</i> »
۶- چینه	طبقه	» <i>Strate</i> »
۷- گروه	دسته	» <i>Groupe</i> »
۸- چینه شناسی	طبقات الارض	» <i>Stratigraphie</i> »
۹- سنگواره	مستحاث	» <i>Fossile</i> »
۱۰- بلورین	-	» <i>Cristallin</i> »
۱۱- بلورشناسی	-	» <i>Cristallographie</i> »
۱۲- بلور شده	متبلور	» <i>Cristallisé</i> »
۱۳- دیرین شناسی	پالئوتولژی	» <i>Paléontologie</i> »
۱۴- سنگ شناسی	علم الاحجار و معرفة الاحجار	» <i>Petrographie</i> »
۱۵- چین	-	» <i>Pli</i> »

۱۶- کان	بجای	معادن	<i>Mine</i> پذیرفته شده است
۱۷- کانی	»	معذنی	» <i>Minéral</i>
۱۸- کان شناسی	»	معادن شناسی	» <i>Minéralogie</i>
۱۹- رگه	»	-	» <i>Filon</i>
۲۰- سنگ	»	حجر	» <i>Pierre</i>
۲۱- خاره	»	صخره	» <i>Roche</i>
۲۲- خارا	»	گرانیت و صوان	» <i>Granit</i>
۲۳- آتش زنه	»	سنگ چخماق	» <i>Silex</i>
۲۴- چین خوردگی	»	-	» <i>Plissement</i>
۲۵- لایه	»	طبقه	» <i>Couche</i>
۲۶- بن لاد	»	-	» <i>Assise</i>
۲۷- خار انما	»	-	» <i>Granitoïde</i>
۲۸- سماک نما	»	-	» <i>Porphyroïde</i>
۲۹- خارائی	»	-	» <i>Granitique</i>
۳۰- آهکی	»	کلسی و	» <i>Calcaire</i>
۳۱- رستی	»	ترابی و	» <i>Argileuse</i>
۳۲- سیلیسی	»	-	» <i>Siliceuse</i>
۳۳- سوزا	»	قابلیت احتراق و سوختنی	» <i>Combustible</i>
۳۴- ریزدانه	»	-	» <i>Microlithique</i>
۳۵- بلور لایه	»	متبلور مطابق	» <i>Cristallophyllien</i>
۳۶- شیشه ای	»	زجاجی	» <i>Vitreuse</i>

۳۷ - روزگار	بجای	پذیرفته شده است	<i>âge</i>
۳۸ - دگر دیس	»	»	<i>Metamorphique</i>
۳۹ - دگر دیسی	»	»	<i>Metamorphose</i>
۳۰ - نه نشست	» رسوب	»	<i>Sédiment</i>
۴۱ - نه نشسته	» رسوبی	»	<i>Sédimentaire</i>
۴۲ - سماک	» سماق	»	<i>Porphyre</i>

در فیزیک این لغتها پذیرفته شده است

۱ - نیرو	بجای قوه	پذیرفته شده است	<i>Force</i>
۲ - راستا	» امتداد	»	<i>Direction</i>
۳ - سو	» جهت	»	<i>Sens</i>
۴ - بردار	» حامل	»	<i>Vecteur</i>
۵ - برآیند	» نتیجه	»	<i>Résultante</i>
۶ - کنش	» عمل	»	<i>Action</i>
۷ - واکنش	» عکس العمل	»	<i>Réaction</i>
۸ - گشتاور	» عزم	»	<i>Moment</i>
۹ - جفت	» زوج	»	<i>Couple</i>
۱۰ - آزمایش	» تجربه	»	<i>Expérience</i>
۱۱ - آزمون	» امتحان	»	<i>Essai</i>
۱۲ - ربایش	» جذب	»	<i>Attraction</i>
۱۳ - واژنش	» دفع	»	<i>Répulsion</i>
۱۴ - نیروسنج	» میزان القوه	»	<i>Dynamomètre</i>
۱۵ - گرانی	» ثقل	»	<i>Pesanteur — Gravité</i>

پذیرفته شده است	مرکز ثقل	بجای	۱۶ - گرانیکاه
» <i>Poids, pesanteur</i>	وزن و ثقل	»	۱۷ - سنگینی
» <i>Mouvement</i>	حرکت	»	۱۸ - جنبش
» <i>Cinématique</i>	علم الحركات	»	۱۹ - جنبش شناسی
» <i>Poids</i>	وزنه	»	۲۰ - سنک
» <i>Vitesse</i>	سرعت	»	۲۱ - تُندی
» <i>Accélération</i>	شتاب	»	۲۲ - شتاب
» <i>Hodographe</i>	-	»	۲۳ - شتاب نما
» <i>Mouvement uniforme</i>	حرکت متشابه	»	۲۴ - جنبش یکسان
» <i>Repos</i>	سکون	»	۲۵ - آرامش

.....  
در گیاه شناسی این لغت ها پذیرفته شده است

پذیرفته شده است	-	بجای	۱ - گیاه
<i>Plante</i>			
» <i>Botanique</i>	معرفه النباتات	» گیاه شناسی	۲ - گیاه شناسی
» <i>Végétal</i>	-	»	۳ - رُستنی
» <i>Végétane</i>	-	»	۴ - رستنی ها
» <i>Cryptogames</i>	گمزاد و خفی الزهر	» مخفی التناسل	۵ - نهانزا
» <i>Phanérogames</i>	روشن زاد	» بارز التناسل	۶ - پیدازا
» <i>Vaisseau</i>	-	»	۷ - آوند
» <i>Vasculair</i>	-	»	۸ - آوندی
»			۹ - نهانزادان آوندی

مخفی التناسل وعائی - گمزادین لوله دار  
*ames vasculaires*

بذره فته شدماست	<i>Mousse</i>	بجای	۱۰ - خزه
«	<i>Thallophytes</i>	-	» ۱۱ - ريسه داران
«	<i>Lichen</i>	-	» ۱۲ - گلستنگ
«	<i>Algue</i>	-	» ۱۳ - جلبك
«	<i>Bacterie</i>	-	» ۱۴ - باكتري
»	<i>Lecure</i>		۱۵ - بوزك
«	<i>Embranchement</i>	» شعبه	۱۶ - شاخه
«	<i>Classe</i>	» طبقه	۱۷ - رده
«	<i>Classification</i>	» طبقه بندی	۱۸ - رده بندی
«	<i>Groupe</i>	«	۱۹ - گروه
«	<i>Ordre</i>	-	» ۲۰ - راسته
«	<i>Famille</i>	» طایفه - خانواده	۲۱ - تیره
«	<i>Genre</i>	-	» ۲۲ - جنس
«	<i>Espèce</i>	-	» ۲۳ - گونه
«	<i>Variété</i>	-	» ۲۴ - جور
«	<i>Race</i>	-	» ۲۵ - نژاد
«	<i>Lignée</i>	-	» ۲۶ - یروز
«	<i>Gymnospermes</i>	» عريان البذور	۲۷ - بازدانگان
«	<i>Angiospermes</i>	» مستور البذور	۲۸ - نهان دانگان
«	<i>Dicotyledone</i>	» ذوفلقتين	۲۹ - دو لپه
«	<i>Monocotyledone</i>	» ذو فلقه	۳۰ - تک لپه

۳۱ - بی لپه	بجای عدیم الفلقه <i>Acotylédone</i>	پذیرفته شده است
۳۲ - پیوسته گلبرگان	پیوسته جام و متصل الطاس	» <i>Gamopétales</i>
۳۳ - جدا گلبرگان	کشاده جام و منفصل الطاس	» <i>Dialypétales</i>
۳۴ - بی گلبرگان	بی جام و عدیم الطاس	» <i>Apétales</i>
۳۵ - کاس برک	»	» <i>Sépale</i>
۳۶ - گلبرگ	-	» <i>Pétale</i>
۳۷ - کاسه	حقه	» <i>Calice</i>
۳۸ - پرچم	میله نر	» <i>Étamine</i>
۳۹ - نافه	-	» <i>Androcée</i>
۴۰ - بساک	افسر	» <i>Anthère</i>
۴۱ - میله	-	» <i>Filet</i>
۴۲ - ماد کی	آلت تأنیت در کل و کرزن	» <i>Pistil</i>
۴۳ - برچه	-	» <i>Carpelle</i>
۴۴ - تخمدان	-	» <i>Ovaire</i>
۴۵ - خامه	-	» <i>Style</i>
۴۶ - کلاله	تکمه	» <i>Stigmate</i>
۴۷ - گرده	منی نباتی	» <i>Pollen</i>
۴۸ - گردافشانی		» <i>Pollinisation</i>
۴۹ - دستکاه	جهاز	» <i>Appareil</i>
۵۰ - پاخته	سلول	» <i>Cellule</i>
۵۱ - آنکل	طفیلی	» <i>Parasite</i>
۵۲ - آنکلی	طفیلی شدن	» <i>Parasitisme</i>

# فهرست لغت‌های پذیرفته شده در فرهنگستان بترتیب قدیم

## الف

ادریس آباد - شازند  
 ارباب صنایع ظریفه - هنر پیشکان  
 ارزاق - خواربار  
 استاژ - کار آموزی  
 استاژیر - کار آموز  
 استامپ - مهر  
 استخداام (اداره) - کارگزینی  
 استوار دریائی - ناواستوار  
 اسعار - ارز  
 اسقاط - فرسودگی  
 اسکادر - بخش  
 اسکادریل - ناوگروه  
 اشپیل (اشپلنت) - سنجاقک  
 اشرف - بهشهر  
 اشل - پایه  
 اطفائییه - آتش نشانی  
 اعتبار متحرك - تنخواه گردان  
 اعراض - واخواهی - واخواست  
 اعراض کردن - واخواستن  
 اعلان - آگهی  
 اعلان قبلی - پیش آگهی  
 افتتاح - بازکردن  
 اکسپلورائر - بی‌گرد  
 اکسپلوراسیون - بی‌گردی  
 اکیمپمان - ساز و برگ  
 الرن - شهر  
 امامزاده جعفر - پیشوا  
 امیر البحر ۱ - دریا سالار  
 امیر البحر ۲ - دریابان

آذرو ناویگاسیون - ناوبری هوایی  
 آپوستیل - بی‌نوشت  
 آجی چای - تلخه رود  
 آرتیزان - افزارمند  
 آرکئولژی - باستانشناسی  
 آرناشمان -- ستام  
 آژان - یاسبان  
 آژان - نماینده  
 آژانس - نمایندگی  
 آژانس اخبار - خبرگزاری  
 آژانس معاملات - کارگزاری  
 آژان معامله - کارگزار  
 آژیوتاز - سفته بازی  
 آسانسور - بالارو  
 آکتیف - دارائی  
 آمیرنت دیژیتال - مهر انگشت  
 آنتروپومتری - تن‌بیمائی  
 آنتروپولژی - مردم شناسی  
 ابراهیم آباد - مشکاباد  
 اتنوگرافی - نژاد شناسی  
 اتیکت - برچسب  
 اجازه نامه - پروانه  
 اجرت - دست‌مزد  
 احصائییه - آمار  
 احمدآباد - نودز  
 اختتام حساب - بستن حساب  
 اداره پلیس -- سرکلانتری

بی اسم - بی نام  
 بیبلو و گراف - کتابشناس  
 بیطار - دام بز شک  
 بیعانه - پیش بها  
 بیلان - ترازنامه  
 بی متالسیم - دو فلزی  
 بیمه - بیمه

### پ

پاتروی - کشتی  
 پاساژ -- تیمچه  
 پاساسیون - بدفتر بردن  
 پاسیف - بدهی  
 پاکت - پاکت  
 پر - برابر  
 پردوکتیف - بار آور  
 پرسنل - کارگرینی  
 پروگرام - برنامه  
 پرومان -- برداشت  
 پست - پاسگاه  
 پست امدادی - تیمارگاه  
 پست امدادی مدارس - شفاخانه  
 پلیس مخفی - کار آگاه  
 پول سیاه - پیشیز

### ت

تاثر - تماشاخانه  
 تاخیر - دیر کرد  
 تادیه - پرداخت

امیر البحر ۳ - دریادار  
 انتقال بانکی - برگردان  
 انجمن بلندی - انجمن شهرداری  
 انجلال - برجیدگی  
 اندکس - فهرست  
 انقیرمری - پرستار خانه  
 اوزان و مقیاسها و مقادیر -

سنک و اندازه و نرخ  
 اونیغیه - یکی کردن

### ب

باج قپان - قیانداری  
 بالانس - تراز  
 باندرل - نوار چسب  
 بانك - بانك  
 بانكروت - ورشکستگی  
 بانكرو تیه - ورشکست  
 بانکیه - بانکدار  
 بحر پیما - دریانورد  
 بحری - دریائی  
 بحریه ( قوای ) - دریائیان  
 برات - برات  
 بستان - بساتین  
 بکی -- سیخک  
 بلد - شهر  
 بلدیہ - شهرداری  
 بمب - بمب  
 بمباردمان - بمباران  
 بنی طرف - دشت میشان

تاریف - تعریفه

تأمین عبور و مرور - راهنمایی و رانندگی

تپه سیف - تپه سفید

تجدید - نو کردن

تحت البحری - زیر دریائی

تحقیق - بازجویی

تذکره - گذرنامه

تربیت - پرورش

قرن داتر یساز - اراده

تشریفات - آئین

ث

ثبات - رو نویس

ج

جریان - گردش

جغتوچای - زرینه رود

چ

چاپار - بیک

چک - چک

چک باره - چک بسته

ح

حاکم - فرماندار

حجار - سنگتراش

حرکت - جنبش

حسابدار - دفتر دار

حسن آباد - سیمین دشت

حشمت آباد - رودک

حفظ الصحه - بهداشت

حق الغدم - پایمزد

حق الزحمه - دست مزد

حق العمل - کارمزد

حق العبور - ترانزیت

حق الشرب - آب بها

حمام - گرمابه

حویزه - هویزه

حیوانات - جانوران

خ

خیاباز - نانوا

خیابازخانه - نانوا خانه

خفاجیه - سوسن گرد

د

دارای اعتبار - ارزنده

دارالانشاء - دبیرخانه

دارالایتام - پرورشگاه یتیمان

دارالرضاعه - شیر خوارگاه

دارالعجزه - نوانخانه

دارالمیچنین - تیمارستان

دارالمساکین - مسکین خانه

داکنیلوسکزیپی - انگشت نگاری

دایره تنظیم و تسطیح - دایره

رفت و روب

دایره میاه — میرابی  
دائن — بستانکار

دفتر ارسال مراسلات — دفتر رسبد  
دفتر اندیکاتور — دفتر نماینده

دفتر موعده — سررسید نامه  
دفیله — رژه

دفیله رفتن — رژه رفتن

دگماژه — از گرو درآوردن

دوران دم — گردش خون

دوسیه — پرونده

دیپلم عالی — دانشنامه

## ذ

ذخیره — پس انداز

ذخیره — اندوخته

ذوبان — کداز

## ر

راپرت — گزارش

راپل — یاد آوری

راننده کشتی — ناوبر

رئیس بلدیة — شهردار

رئیس خزانه — خزانه دار

رئیس کمیساریا — کلانتر

رئیس مباشرت — کارپرداز

رباط — زردپی

رباط کریم — شهریار

رتبه — پایه

رحیم آباد — یرندک

رزرو — اندوخته

رقابت — همچشمی

ریستورن — بازگشت

## ز

زفیر — دم برآوردن

## ژ

ژورنال — روزنامه

ژیکلور — سوخت پاش

## س

سؤالنامه — پرسش نما

ساخلو -- یادگان

ساعده — ارش

سال دکور — تالار

ساناتوریم — آسایشگاه

ساجبلانغ — مهاباد

ستوان دریائی -- ناویان

ستوان شهر بانی — رسدبان

ستمی — بارنامه کشتی

ستون فقرات — تیره پشت

سجبل — نام و نشان

سرباز دریائی — ناوی

سرتیپ شهر بانی — سرباس

سرجوخه دریائی — سرنای

## ض

ضامن — یابندان  
ضباط — بایگان  
ضبط — بایگانی  
ضد قریبهل افداز - ناوشکن  
ضرر — زیان  
ضلع — دنده

## ط

طاطاؤچای — سیمین رود  
طالب آباد - بهرام  
طالح — تاله  
طبع — چاپ  
طبقه — آشکوب  
طیب — یزشک  
طلا — زر  
طهران — تهران  
طیاره — هواپیما

## ظ

ظهر — پشت  
ظهر نویسی — پشت نویسی  
ظهر نویسی شده — پشت نویسی

## ع

عالم عتیقات — باستان شناس  
عایدات — درآمد  
عبادان — آبادان

سرحددار — مرزدار

سرگرد شهر بانی — یاور  
سروان دریائی — ناوسروان  
سروان شهر بانی — سر بهر  
سرهنگ دریائی — نا خدا  
سرهنگ شهر بانی — پاسیار  
سکسیون — دسته  
سلاخ — پوست کن  
سلد — مانده

سلطان آباد — آراك

سواد — رو نوشت  
سواد نویسی — رو نویسی  
سیاح — جهانگرد  
سیاحت — جهانگردی

## ش

شهیز — پوشه  
شهیق — دم فرو بردن

## ص

صاحب منصب کشوری — پایور  
صادر — فرستاده  
صالح آباد — اندیه شک  
صایقلعه — شاهین دژ  
صحیه — بهداری  
صنعت گر — دست ورز  
صنعت یدی — دست ورزی  
صنف — رسته  
صورت جزء — ریز حساب  
صورت حساب — سیاه

فیش - برکه  
فیشیه - برکه دان

## ق

قابل تأدیه - پرداختی  
قراعینی - سیه چشمه  
قریه عرب - پل دشت  
قابل فسخ - برگشت پذیر  
قابل قبول - پذیرفتنی  
قابله - ما ما  
قاسم آباد - آیرین  
قاضی آباد - باغ یک  
قایق بادی - کرو  
قایق پاروئی - کرجی  
قبض - رسید  
قبول کننده - پذیرا  
قبولی - پذیرش  
قبول کردن - پذیرفتن  
قبولی نوشتن - پذیره نویسی  
قراجه داغ - ارسباران  
قراچمن - سیاه چمن  
قرض - وام  
قره سو - سیاهاب  
قزل اوزن - سفید رود  
قشر - پوسته  
قشلاق - گرمسار  
قصاب - گوشت فروش  
قفسه - کنجه  
قلعه بلند - ابردز

عباس آباد - ورسک

عرضحال - درخواست

عرضه - پیشنهاد

عصب - بی

عضله - ماهیچه

عضو - اندام

عظم قص - جناغ سینه

علامت - نشانی

عمل قراول - پاس

عمله کشتی - جاشو

عندالرویه - دیداری

عوارض متفرقه - خرده باج

عوض کننده قراول - پاس بخش

## غ

غواص - آب باز

غیر قابل فسخ - بی برگشت

## ف

فالسی فیکاسیون - دغل

فته طلب - سفته

فخار - کوره یز

فقره - مهره

فلاحت - کشاورزی

فلاحیه - شادگان

فلش - تیر

فلکلر - توده شناسی

فلوت - ناوکان

فوزلاژ - تنه

کنترات - قرارداد  
کنترل - بازدید  
کنترلر - بازرین  
کنفرانسیه - سخنران  
کنفرانس - سخنرانی  
کوپن - برش

کوورتور - پشتوانه  
کووریر - پوشاندن

کیت - بهل

گاردسرحدی - (اداره) مرزداری

گچ قره گلی - گچ ساران

گرافیک - نمودار

گروهبان دریائی - مهنای

گروهبان شهر بانی - سرپاسبان

گیشه - باجه

## ل

لانس تورپیل - اژدرانداز

لوازمالتحریر - نوشت افزار

لیگامان - پیوند

## م

ما - ستون

مازاد - فرونی

مالالتجاره - کالا

مالامیر - اینده

ماموراخصائیه - آمارگر

ماموراطفائیه - آتش نشان

مامورتنظیف - رفتگر

قلعه سحر - بام دژ  
قوایبحری - نیروی دریائی

قیمت - بها

قیمتی - کرانبها

## ک

کابینه - دفتر

کاربن - برگردان

کاربوراتور - سوخت آما

کارتن - جزوه دان

کارخانه قند - کارخانه

کارنه - دفترچه

کانون - باشگاه

کانونیر - توپدار

کمال - چشم پزشکی

کسب و حرفه - پیشه

کسبه و اصناف - پیشه وران

کسر - کمبود

کشتی زره پوش - زره دار

کشتی جنگی - رزم ناو

کشتی جنگی اعم - ناو

کشتی کوچک - ناوچه

کشیک - نگاهبانی

کشیکچی - نگهبان

کلاچ - چنگک

کلاسمان رده بندی

کلوب باشگاه

کلی - بسته

کمیسر سرحدی - کلاترمرز

کمیسوری - کلاتری

مستخدمین - کارکنان  
 مستخدم - خدمتگزار  
 مسلخ - کشتارگاه  
 مشروب - نوشابه  
 مشی - روش  
 مطالعه - بررسی  
 مطبوعه - چاپخانه  
 معادل - هم‌ارز  
 معاون فنی - دستیار  
 مغز حرام - مغز تیره  
 مفتاح - کلید  
 مغفصل - بند  
 مقرض - بدهکار  
 معبر - گذر  
 معماری - ساختمان  
 مفاصا - مفاصا  
 مغتشی - بازرس  
 مقام - پایه  
 مقوم - ادزیاب  
 ملاح - ملوان  
 میدان چای - مهرانرود  
 میکروب - میکروب  
 موبایلز ابل - بسیجی  
 موبیلز اسیون - بسیج  
 موبیلززه - برادرانداختن  
 موزه - موزه  
 مؤسسه - بنگاه  
 موعده - سررسید

مباشرت و ملزومات - کارپردازی  
 متحدالامال - بخشنامه  
 متخصص احصائیه - آمارشناس  
 متصلی کارهای بخش - بخشدار  
 متصلی کارهای استان - استاندار  
 مجعول - ساختگی  
 مجموعه کشتی‌ها - ناوتیب  
 محاسب - حسابدار  
 محاسبات - حسابداری  
 محاکمات ارتش - دادرسی  
 مجال علییه - براتگیر  
 محبوس - زندان  
 محبوس - زندانی  
 محصل مدارس عالی - دانشجو  
 محقق - بازجو  
 محکمه - دادگاه  
 محله - کوی  
 محموره - خرم‌شهر  
 محیل - براتکش  
 مخارج - هزینه  
 مخزن - گنجینه  
 مدال - مدال  
 مدرسه - آموزشگاه  
 مراسله - نامه  
 مرهونه - گروگان  
 مریضخانه - بیمارستان  
 مساح - زمین‌یعا  
 مساعد - پیش‌پرداخت  
 مساوی کردن - ترازکردن  
 مستحفظ زندان ] - زندانبان

میانج - میانه

میدان - اسپریس

میر آب - آبار

مین - مین

مینوت - پیش نویس

ممبری - واریسی

ن

ناحیه - بخش

نخف آباد - ناهید

نسبه - پسادست

نظامنامه - آئین نامه

نظامیه - شهربانی

نفس - دم

نفع - سود

نفع خالص - سود ویژه

نفع غیر خالص - سود ناویژه

نفع و ضرر - سود و زیان

نقلیه - بارکشی

نقلیه سریع السیر - بارکشی تند

نقلیه بطی السیر - بارکشی کند

نمره - شماره

و

واکسن - مایه

وارد - رسیده

والور - ارزش

وایقه - گرو

ودیعہ - سپرده

ودیعہ دادن - سپردن

ودیعہ دهنده - سپارنده

ورق - برگ

ورقه ولادت - زایچه

ورقه هویت - شناسنامه

وصول - دریافت

وصولی - دریافتی

وکالی انجمن بلدی - نمایندگان شهر

ه

هضم - گوارش

هوبان - مهار

هوسپیس - خسته خانه

هیئت قراولی - پاسداران

هنگام چاپ این دفتر این چند کلمه نیز از تصویب فرهنگستان  
گذشته است :



باشگاه = کلوب - کانون  
پل دشت = قریهٔ عرب  
خرم کوشک = خزعلیه  
خسر و آباد = خزعل آباد  
دادرسی = اداره محاکمات و دعاوی ارتش  
دادستان = مدعی العموم ارتش  
سیه چشمه = قراعینی

### اصطلاحات اسب دوانی

آغازگر = بجای ( استارتر ) یعنی کسی که فرمان دویدن میدهد  
پی بر = بجای ( پلاسه ) یعنی اسبهایی که جایزه های دوم و سوم و چهارم  
را میبرند و هر يك از آنها را پی بر نخستین و پی بر دوم و پی بر  
- سوم خواهند گفت  
دیش بر = بجای ( کانبان ) یعنی اسبی که جایزه نخستین را می برد و برنده  
نخستین است  
تاختگاه = بجای ( بیست ) یعنی خطی که اسبهای دونده در روی آن میدوند  
تک آغاز = بجای ( استارت ) یعنی محلی که اسبها از آنجا دویدن را  
شروع میکنند  
تک انجام = بجای ( آربوه ) یعنی محلی که اسبها باید بآن نقطه برسند

## اصطلاحات فیزیکی

<i>M. accéléré</i>	بجای حرکت مسرعه	۱ - جنبش شتابی
<i>M: retardé</i>	بجای حرکت مبطئه	۲ - جنبش درنگی
<i>Horizontal</i>	بجای افقی	۳ - ترازى
<i>Inerte</i>	بجای	۴ - بی توان
<i>Inertie</i>	بجای	۵ - بی توانی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعاض  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

کونین  
جامرہ  
۱۔ اراکین  
۲۔ اساتذہ

۱۔ اراکین  
۲۔ اساتذہ

۳۔ علمائے  
۴۔ علمائے  
۵۔ علمائے

۶۔ علمائے  
۷۔ علمائے  
۸۔ علمائے

۹۔ علمائے  
۱۰۔ علمائے  
۱۱۔ علمائے

۱۲۔ علمائے  
۱۳۔ علمائے  
۱۴۔ علمائے

۱۵۔ علمائے  
۱۶۔ علمائے  
۱۷۔ علمائے

۱۸۔ علمائے  
۱۹۔ علمائے  
۲۰۔ علمائے

۲۱۔ علمائے  
۲۲۔ علمائے  
۲۳۔ علمائے











